

بسم الله الرحمن الرحيم

گودال سرخ (۲)

"باب الحرم"

۱۰ مجلس کامل برای مداحان اهل بیت علیهم السلام در دهه ی اول ماه محرم

اجرا شده توسط سید مهدی میرداماد در دهه اول محرم



تقدیرم به سلامت مقدس حضرت صاحب الزمان روحی و ارواح العالمین له الفداء و ارواح اهل بیت علیهم السلام، پیامبران، شهدا، اولیای الهی، شیعیان و مبین امیرالمؤمنین و همپنین آن کسانی که بر وارث و بی وارثند و کسی را ندارند تا یادشان باشد و ذاکران و مذهبینی که سر به سینه تراب نهاده اند..... در تمامی عوالم

شب اول ماه محرم

حضرت مسلم علیه السلام

زنده ماندم شب غمت آمد

الحمدالله، خیلی ها می خواستند به امشب برسند

زنده ماندم شب غمت آمد

ماه شب های ماتمت آمد

*سلام محرم! از امشب الحمدالله دست پر اومدی، از همین

امشب مادرش نگات کرده که داری ناله میزنی*

حضرت یاس ناله سر داد و

بوی سیب محرمت آمد

مادرت گریه کن صدایم کرد

گفت شب های مَرَحَمَت آمد

من شنیدم که اشک مرهم توست

کشته ی اشک، مرهمت آمد

*شب اولی ناله بزن، ناله ات شب اولی سالم، ان شاءالله
شام غریبان هیچی سالم نمونه برات، آقا جان جونم برات، ان
شاءالله شام غریبان جنازه ام رو بیرن از جلسه بیرون، بذار
برات ده شب گریه کنم، بعد خواستم بمیرم، بمیرم*

باز هم اول محرم شد

فصل باران نم نمت آمد

بوی پیراهنی که غارت شد

تا حوالی پرچمت آمد

گریه کردم برای پیرھنت

جان عالم فدای پیرھنت

*چه پیروھنی، می خوام برات امشب روضه ی همین پیروھن
رو بخونم*

آدم تا که نوکرت باشم

نذری پای منبرت باشم

منت توست بر سرم و نه

من که باشم؟ که نوکرت باشم

همه ی التماسمون شب اول اینه

اذن گریه بده به چشمم تا

زخمی زخم پیکرت باشم

*آقا امام رضا فرمود: تو مصیبت جد ما " قَدْ أَفْرَحَ جُفُونَنَا "

چشمای ما از بس گریه می کنیم زخم میشه تو گریه ی بر

حسین. خوشبحال چشمی که تو گریه برات زخم بشه*

یا که با گریه های ده شبه ام

مونس داغ مادرت باشم

گریه کردم برای پیرھنت

جان عالم فدای پیرھنت

* کدوم پیراهن؟ همون پیراهنی که امام صادق فرمود: روز اول

محرم که بشه، می بینی یهو همه غم های عالم رو دلت

میاد، فرمود: این سِر داره، خود خدا پیراهن خونی حسین رو

در عرش آویزان میکنه، از ساق عرش، امام صادق فرمود: ما

به این پیراهن نگاه می کنیم و گریه می کنیم، اول مادرم نگاه
میکنه، یه صیحه میزنه، "بُتّی!" . همین پیراهن من و تو رو به
هم می ریزه، شاید مادر ما میگه: من خودم این پیراهن رو
براش دوختم، موقعی که من به زینب دادم پاره نبود، موقعی
که من به زینب دادم اینقدر غرق خون نبود، چی به سرت
آوردن؟

به زیر تیغم و این آخرین سلام من است

سلام من به حسینی که او امام من است

سلام من به امامم به سیدالشهداء

که مقتدای من و شاهد مقام من است

از همون بالای دارالاماره

کجایی ای تو مرا کشتی نجات بیا

که بی حضور تو این زندگی حرام من است

*من و تو هم از زبان مسلم بگیریم، آقا جان! اگرچه الان کربلا
نیستم، دلم می خواد شب اول محرم سرم رو روی ضریح
بذارم*

اگرچه دورم از آن آستان، دلم با توست

که ذکر خیر تو کار علی الدوام من است

*تا دم آخر مسلم ذکر می گفت، آی حسینیا، هیئتیا.
میگه: مرتب ذکر می گفت، استغفار، صلوات می
فرستاد، تسبیح می گفت، این دم آخر هم هی زیر لب می
گفت: "صلى الله عليك يا ابا عبد الله" علمای اخلاق میگویند: اگر
تو عمرت مداومت به ذکر داشته باشی، تا دم آخر هم بهت
اجازه میدن ذکرشون رو بگی، شیطان خیلی اصرار داره دم آخر
هیچی نتونیم بگیم، ان شاء الله تا دم آخر مونم بگیم: حسین.
ان شاء الله دم جون دادمون بگیم: یا زهرا! به خدا حیف آدم
همین جور ساکت بمیره، مسلم تا لحظه ی آخر ذکر از زبانش
نیوفتاد*

سزااست شهد شهادت به کام من ریزند

که در فراق تو چندی است تلخ کام من است

*روضه ی مسلم می خوای بشنوی؟ خوب بشنو! روضه ی
جناب مسلم بدن بی سر از بالای دارالاماره انداختن فقط
نیست، جنازه اش رو توی بازار روی خاک کشوندن نیست
فقط، روضه ی مسلم حماسه ی مسلم*

حیات و زندگی من عقیده است و جهاد

حسینی ام این مذهب و مرام من است

بهبش گفت: سلام کن! به کی سلام کنم؟ ایدا. حسین چه سربازی تربیت کرده؟ کیو فرستاده کوفه؟ سلام نمی کنی به امیر تعظیم کن، گفت: من امیری نمی بینم، گفت: امیر ابن زیاد اونجا نشسته. گفت: اون امیر من نیست. گفت: امیرت کی؟ گفت: "امیری حَسَنِیْن". ای جانم به این آقا، چه جوری در مقابل همه ی ظلم، قد برافراشت، همه ی این خانواده همین بودن، ابی عبدالله هم جلوی ظلم اینجوری ایستاد، خواهرش زینبم تو شهر کوفه و شام.

میان این همه پیمان شکن به ناکامی

حصار کوفه کنون شهر بند و دام من است

*بیایید امشب از روضه ی جناب مسلم یه درس بگیریم، به خودم میگویم، روز اول محرم، مسلم شهید پیمان شکنی کوفیا شد، بیاییم من و تو سفت و محکم پیمانمون رو بینیم، امروز روز پیمان و تجدید عهده، اول با خدا تجدید عهد کنیم، نکنه تو روضه ی ابی عبدالله بشینیم، دینی گردنت باشه، دین مادی، دین اخلاقی، مواظب باشید، این آقایی که برارش

مشکی پوشیدی، شب عاشورا، گفت: هر کی دینی به گردنشه بره، تو رکاب من نمی خوام شهید شه، نمی خوام کسی رو زمین بیوفته حقی به گردنش باشه، کسی ازش پولی بخواد، طلبی بخواد، نکنه من و تو اینجا نشستیم، یه نفر از ما بیرون پول بخواد، از ما دینش رو بخواد، گرفتار باشه من و تو نشسته باشیم تو هیئت عزا، حواست باشه، ابی عبدالله گفت: نمی خوام کسی که دینی به گردنشه بیاد. آقا جان! شما کمک کن بتونیم یه عزادار لایق تو باشیم، دومین عهده که می خواد ببندی با امامت ببند، تو زیارت ناحیه امام زمان می خواد جدش رو معرفی کنه، اینجوری معرفی میکنه: "كُنْتُ حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ" مواظب این عهد و میثاق باشیم، آی رفقا! کربلا به خاطر فراموشی این عهد شروع شد، عهده که چند روز پیش بستن، ۱۸ ذی الحجه بستن این عهد رو. یادمون نره غدیر رو، یادمون نره امام رو، یادمون نره شهدا رو، این عهد رو محکم ببندیم، عهد ببندیم که مثل مردم کوفه نشیم، عبارت روایت رو میگویم، این روضه است، روضه ی مسلم اینه، میگه اینقدر توی این نامه هاشون نوشتن "العجل العجل..." توی يك خط چهار تا "العجل" یعنی آقا فقط بیا، عجله کن. چه طور شد یهو دور مسلم رو خالی کردن، "العجل" خالی فایده نداره، نکنه به امام زمان بگیم: "العجل" با گناه رومون رو برگردونیم، خاك بر سرم، ان شاء الله

من از اونا نباشم، عه‌دی که با تو ببن‌دم، تا آخر باشم، حافظ
می‌گه:*

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق

شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپ‌ریم

*تا آخر ان شاءالله سر این عهد و میثاق بمونیم، اما کوفیا
نموندن، نگاه کرد پشت سرش دید هیچ کی نمونده، تنها تو
کوچه ها سرگردان شد، یه دیوار پیدا کرد، یه گوشه پیدا کرد،
سرش رو آروم گذاشت رو دیوار، تشنه، گرسنه، در خونه باز
شد، یه پیر زنی در رو باز کرد، مرد عرب اینجا نمون، برو، برا
من بد میشه، مگه نمی دونی کوفه چه خبره؟ گفت: آی زن
یه ظرف آب داری بیاری برام؟ کی هستی؟ این وقار و متانت
مسلم. گفت: من و نمی شناسی؟ من سفیر حسینم. تا
گفت: حسین، دلِ این زن زیر و رو شد، تو مسلمی؟ رفت تو
خونه ی طوعه، بهش پناه داد، این همه مرد، باید پناه به خانه
ی این زن بیاره توی این شهر، یه شب از مسلم پذیرایی کرد،
همش نماز و استغفار و دعا، همتون شنیدید، پسر طوعه جزء
گروه های دشمن بود، فهمید، خونه لو رفت، تا مسلم فهمید
خونه محاصره شده، زود از خونه ی طوعه بیرون اومد، که
کسی این زن رو محاصره نکنه، حرف ذوقی، می خوام حرف

دلم رو بزمن، شاید ترسید مدینه دوباره تکرار بشه، از خونه فاصله گرفت، همه دورش حلقه زدن، تن به تن حریف مسلم نبودن، یه نفر اومد گفت: امیر! چیه تن به تن سراغ این مرد می فرستی، فکر می کنی این کیه؟ این خون علی تو رگش، آره، تنهایی نمیشه، دورش حلقه زدن، دیدن نمیشه، شروع کردن از بالای پشت بام خاکستر آتش رو سرش می ریختن، دسته دسته نی شعله ور می شد، آخ بمیرم برات، ابن اشعث اومد امان بهش داد، گفت: امان بهت میدم، در امانی، بیا داخل قصر شو، یه نگاه به ابن اشعث کرد گفت: امان تو به چه درد من می خوره. آی رفیق! حواست باشه مسلم به من و تو درس داده، از جبهه ی ظلم امان نامه به دست ما نمی تونه برسه، به ظلم اعتماد نکن، این همه آقا میگه: آمریکا قابل اعتماد نیست. چه کردن با مسلم؟ همین رو بگم، بگم وقتی سرش رو از تن جدا کردن، از بالای دارالعماره انداختن بدن رو زمین، بدن بی سر، بدن بی سر مسلم روی خاک کوچه ها کشیده شد، طوعه جمعیت رو کنار زد، تا بدن بی سر رو دید، بدن رو شناخت، مگه بدن بی سر رو می شناسن؟ از کجا شناخت؟ از پیراهن مسلم شناخت، بابا، یا یه بدن رو از سرش می شناسن، یا از لباسش می شناسن، حسین..... امشب حاجیای مظلوم منا رو شریک روضه کنید، بابا، بعد بیست روز از عید قربان

اخبار اعلام کرد: بعضی از بدن ها قابل شناسایی نیست،
بیست روز گذشته، بدن متلاشی، تعجب نداره بعد بیست
روز، یه بدن رو شناسن، اما من یه بدن رو سراغ دارم سه
ساعت کاری با این بدن کردن، خواهرش با تعجب نگاه کرد، آیا
تو حسین منی؟ حسین..... بمیرم برات زینب، کاری با بدن
حسینش کردن، بگم و یا علی ناله بزنی، دخترش با تعجب
گفت: عمه، "هَذَا نَعَشٌ مَنْ". یه جمله دیگه، بابا با بدنش که
نه، با سرش هم کاری کردن، دخترش تو خرابه گفت:، عمه
این سر کیه؟ همه بگید حسین.....

شب دوم ماه محرم

ورود به کربلا

"اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدِالله"

بلد نیستم سلام بدم و دستم رو روی سینه ام نذارم، از بچگی یادم دادن هر جا سلام بهت دادم دستم بی اختیار میاد رو سینه ام، ان شاء الله این سینه شب اول قبر شهادت بده، یه جوهری سلام بده امشب اسم مارو هم جزو زائرها بنویسن: "اَلسَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی اَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی اَصْحَابِ الْحُسَیْنِ"

فرقی ندارد که جهنم یا بهشت است

هر جا که می گویم حسین ؛ آنجا بهشت است

هر روز از این روضه به آن روضه دویده

حق دارد آن که گفته این دنیا بهشت است

مولا جان! دیگه بالاتر از این چی می خوام، بهشت من همین روضه های توست، مگه نگفت: هر جا روضه ی ماست، حرم ماست، هر جا ذکر ماست، روضه ی ماست، حرم ماست، ما هم همون جا هستیم

چشمی که از داغت نمی بارد جهنم

این شبا سعادتمند دنیا و آخرت، خوشبخت الی الابد اونی که تا بگن: "اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدِالله" همچین که بگن، مرحوم شوشتری میگه: نشانه ی ایمان محبت حسین، اگه دیدی سه بار میگن: "صَلِّ اللهُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدِالله" دلت هیچ خبری توش نمیشه، منقلب نمیشی، نگران شو، احساس خطر کن. آقا جان، هر چی رو می خوای ازم بگیری، بگیر، این دو قطره ی اشک رو بگیر

چشمی که از داغت نمی بارد جهنم

چشمی که از داغت شود دریا بهشت است

شش گوشه را از شش جهت دیدیم و گفتیم
از هر جهت این کعبه ی زیبا بهشت است

کربلا، کربلا، کربلا، کربلا (۲)
این دلِ تنگم عقده ها دارد
گوئیا میل کربلا دارد

دلم برا حرمت پر میزنه، برا حرمت پرمیزنه

دستم از ضریحت کوتاهه
تا حرم تو خیلی راهه
ذکرم یا ابا عبدالله
رویامه، رویامه، رویامه
کربلا آخر دنیامه
حسین بن علی آقامه (۲)

شش گوشه را از شش جهت دیدیم و گفتیم
از هر جهت این کعبه ی زیبا بهشت است
بالا و پایینی ندارد خانه ی تو
بالای سر فردوس و پایین پا بهشت است

*خدا قسمتت کنه زیارت امام حسین علیه السلام رو، "مَنْ
رَأَاهُ مَنْ رَأَى اللَّهَ فِي عَرْشِهِ" دیدی حجله میزنن جوون ناکام،

معمولاً کسی که ازدواج نکنه از دنیا بره ناکامه، اما ناکام حقیقی اونیه که کربلا ندیده بمیره، آی جوون یه بارم شده خودت رو برسون کربلا، اگه من تا صبح هم ثواب زیارت کربلا رو بگم، بازم حرف هست، من خلاصه اش میکنم تو یه روایت، امام صادق فرمود: اگه مردم بدونند ثواب زیارت کربلا رو قالب تهی می کنند، می میرند از شوق کربلا. در خانه اگر کس است یک حرف بس است، اگه بدونی چه ثوابی داره، اونم همه شبایه طرف شب جمعه هم یه طرف، آخه شب های جمعه یه صدایی میاد کربلا، همه ی انبیاء و اولیا میان شب جمعه کربلا این صداری بشنون، یه صدایی هی میگه: "بَنَى" *

اگر کشتند چرا آبت ندادند

چرا زان دُر نایابت ندادند

زهر زائر شب های جمعه است

گفتند زهر زائر شب های جمعه است

گفتم زیر پای مادرها بهشت است

*بی بی جان! مارو هم با خودت ببر. بیایید دست بزنیم به رشته های چادرش، مارو هم ببر، دیدی مادر می خواد یه جایی بر، بچه التماس میکنه، منم ببر، من تنهایی نمونم تو خونه، امشب همه به مادر التماس کنید، منم ببر، تا حسین زنده است منم ببر، حسین....، ابی عبدالله فردا شصت هزار درهم داد کربلا رو خرید، اینی که میری کربلا راحتی، فکر میکنی تو خونه ی خودتی، چون آقات خریده این زمین رو، ای قربونت برم، یه چیزی بگم و زود رد شم، من از شما سئوال میکنم، آدم یه زمین رو میخوره، زمین که بی آب نمیشه، میری یه زمین بخری، میگی آبم داره؟ مهریه ی مادر این آقا همه ی آب های عالم، شصت هزار درهم داد زمین رو خرید، مشخص کرد ابعاد این زمین رو، دوباره برگردوند به صاحبانش، بعضی ها نوشتن به بنی اسد، روستایی ها بودن، گفت: به یه شرط بهتون میدم، به شرطی که سه روز مهمون های من اومدن از شون پذیرایی کنید، اینجا یه روزی مهمانخانه ی من میشه، آقا جان! ان شاءالله اربعین ببینیم همدیگه رو کربلا، خوشحال اونایی که اربعین میرن کربلا، نیت کنیم بریم همه کربلا روز اربعین، نشون بدیم به عالم ابی عبدالله چه سفره ای پهن میکنه. الله اکبر، مثل فردا شروع کرد با اصحابش حرف زدن، "هاهنا مناخ رکابنا،

هَاهُنَا مَسَقًا دِمَائِنَا، هَاهُنَا مَذْبَحِ اِطْفَالِنَا" گفت و گفت، حالا به زبان شعر ابی عبدالله کربلارو به من و تو نشون بده*

یاران من آماده ی ایثار باشید

باید مقیم سرزمین یار باشید

اینجا مقام قرب رب العالمین است

اینجا همانا کعبه ی اهل یقین است

اینجا اگر از دامن کعبه جدايید

پرواز کردید و در آغوش خدايید

روزی که حق این سرزمین را آفریده

خون شما را با وصال خود خریده

حالا همه ی این حرف هارو داره میزنه، یه نفر داره گوش میده، صدای گریه اش آروم آروم بلندترشده، دیگه از امشب همتون بخونید: امان از دل زینب

دیدار معبود شما اینجاست یاران

ابی عبدالله هنوز داره کَلّی حرف میزنه، انگار می خواست خواهر رو آماده کنه، دیدی بخوان یه خبر بدی رو بدن مقدمه چینی میکنن، یک دفعه نمیگن، چه جوری به زینب بگم اینجا کجاست؟

دیدار معبود شما اینجاست یاران

میلاد مسعود شما اینجاست یاران

اینجا عطش آب و شهادت زندگانی است

اینجا به خون خفتن حیات جاودانی است

یه نگاه به بغلش کرد، دید داداشا کنارش ایستادن، یه نگاه این طرف کرد دید اصحابش ایستادن، الله اکبر، بذار آروم بخونیم، آخه شاید زینب بشنوه و دلش بلرزه، هنوز زوده عمه ی سادات گریه کنه

اینجا به روی دست بگرفتم سرم را

وقف خدا کردم علی اکبرم را

اینجا فدای دوست گردد هست عباس

اینجا جدا گردد زپیکر دست عباس

سقای دشت کربلا، اباالفضل، اباالفضل، اباالفضل

امشب شب روضه است، یه سر بریم حرم عباس

دستش شده از تن جدا، اباالفضل، اباالفضل، اباالفضل

اینجا به روی دست گیرم اصغر را

یک شیرخواره نه تمام لشگرم را

این یه دونه اش صدای گریه ی زینب رو بلند کرد، بعضی ها نوشتن گریبان پاره کرد، بعضی نوشتن از هوش رفت

اینجا شود سرهای ما از تن بریده

اینجا شود گل‌های ما با تیغ چیده

اینجا بود آب روان اشک دو دیده

خواهر زند بوسه به رگ‌های بریده

شاعر : استاد سازگار

*بچه ها دویدن، بابا بیا عمه از هوش رفت، دوید اومد بالا سر زینب، چه زینبی؟ یه نگاه کرد دید خواهر از حال رفته، زینبی که این همه داغ دیده، مادر از دست داده، پدر از دست داده، برادر از دست داده، یه زن پنجاه و چهار ساله است، بین یه خانمی که این همه داغ دیده، دیگه طاقتی نداره، یه حسین بیشتر نداره، اومد بالا سرش، مرحوم شیخ مفید میگه: سر زینب رو روی زانوش گذاشت، صدا زد: سکینه یه مقدار آب بیار بابا. الحمدلله فردا آب بود، کسی دنبال آب نگشت. یه ذره آب تو صورت خواهر پاشید، چشم‌ماش رو باز کرد، حسینم! داداش چرا این حرف هارو زدی؟ جلو زینب حرف مرگ زدی؟ مگه تو منو نمیشناسی داداش؟ این خواهر و برادر هزاران حرف نگفته با هم دارن، زود بردمت سر اصل مطلب. حسین جان این حرف‌هارو نمیزدی، چی شده تو این سفر؟ شروع کرد به دل‌داری زینب، گفت: خواهرم! رسول خدا جدم از من بهتر بود رفت، بابام علی با اون عظمت، با اون شجاعت رفت، مرگ حق، مرگ زینت

ماست، مرگ باعث بقای ماست، ناراحت نشو اینم تقدیر الهی است، هی دلداریش داد، مادر رفت، داداشم رفت. یه نگاه کرد زینب، حسین! همه که رفتن، من و به که می خوای بسپاری؟ امان امان امان، الله اکبر، نمیدونم دلت تو این لحظه کجای کربلا گیر کرده، اما من همین الان چشم سرم رو می بندم، جلو پله های تل زینبیه، هر کی بلده دنبال من بیاد، اینجا حسین زینب رو بهوش آورد، آب ریخت رو صورت خواهر، اما روز عاشورا، وقتی خودش رو انداخت رو بدن حسین، بجای اینکه یه نفر رو صورت زینب آب بریزه و بیدارش کنه، بجای اینکه زینب رو اینجوری آرام کنه، یه عده با کعب نی، یه عده با تازیانه، سکینه دستاش رو گذاشت رو سرش، بابا! پاشو عمه ام رو کشتن، حسین..... هر کجا نشستی کربلات رو بگیر، بلند بگو حسین.....

شب سوم ماه محرم

حضرت رقیه سلام الله علیها

بیا که خانه ی دل بی تو رو به ویرانی است
امشب باید جوری امام زمانِ مون رو صدا بزیم، جوری
طلب کنیم، ما هم مثل رقیه که به مراد دلش رسید، ماهم
به مراد دلمون برسیم، التماس است این باشه: خانم
جان، عمه جان، دختر سه ساله، به ما یاد بده چه جوری
امامِ مون رو صدا بزیم.

بیا که خانه ی دل بی تو رو به ویرانی است
هوا بد است، هوا ابری است، طوفانی است

خزان گذشت و خزان فراق هست هنوز

بدونِ تو همه ی فصل ها زمستانی است

شب فراق بلند است یا شب یلدا

کجا شبی چو شب انتظار طولانی است

یکی از فراز های زیارت ناحیه رو برات بگم، امام زمان میخواد جَدش رو معرفی کنه، خیلی امشب با زیارت ناحیه کار دارم، می خوام اصلاً روضه ی این سه ساله رو از ناحیه برات بخونم، ببینی امام زمان سلام هایی که به جَدش میده از روضه ی خرابه و از زبان حال دختر سه ساله است. امام زمان می خواد جَدش رو معرفی کنه، میگه: **كُنْتُ رَبِيعَ الْاَيْتَامِ** یا جدا تو بهار دل یتیمانی..یه چیز همین الان بگم، بی خود نبود تا سرش اومد خرابه دخترش گفت: صفا آوردی بابا، خرابه رو روشن کردی بابا **كُنْتُ رَبِيعَ الْاَيْتَامِ** امام زمان داره به جَدش میگه، الله اکبر، حدیثی است از امام عسکری، فرمود: سخت تر از اندوه یتیم بی پدر، کسی است که امامش رو نمی بینه. آخر الزمان شیعیان ما در اندوه گرفتاری سختی مبتلا میشوند، امامشون حاضر، اما بهش دسترسی ندارند، امشب بگو: آقا جان ما هم یتیمیم، امشب بیایه سری به ما بزن، مجلس مارو صفا بده، میخوای بگی، باشه بگو: یا صاحب الزمان، یا صاحب الزمان... شما راحت امامتون رو صدا بزنید، کسی به شما سیلی نمی زنه، راحت باشید، تا صبح هم بگی یا صاحب الزمان، کسی تو رو اذیت نمیکنه، قربون اون دختر برم هر بار گفت: بابامو می خوام، زدنش....

شب فراق بلند است یا شب یلدا

کجا شبی چو شب انتظار طولانی است

کمی برای تو بگذار روضه خوان باشم

که چشمت از غم جدت همیشه بارانی است

امشب از امام زمان بخواه کمکت کنه اشک بریزی، بگو: آقا جان شنیدم عمه ات رو زدن، میذار براش داد بزنم؟

مریض عشق شدم بس به روضه خو کردم

فقط دواي من این است گریه درمانی است

بابا میخوام ضرب المثل رو عوض کنم، مگه نمیگن: خنده بر هر درد بی درمان دواست، من قبول ندارم، ما حسینی ها یه چیز دیگه ای میگیم، ما میگیم: گریه بر هر درد بی درمان دواست، اون هم گریه برای سر بریده، گریه برای

دختر تازیانه خورده. رقیه نیمه شب از خواب بیدار
شد، عمه بابام کجاست؟ عمه همین الان کنارم بود

عمه شبِ محبوبِ امشب
معلومِ حالمِ خوبِ امشب
می تپه قلبم مثل گنجشک
عمه دلم آشوبِ امشب
عمه ببین که جای اون دست
سرخِ هنوز رو گونه داره؟
عمه بابام امشب میآتش
آی بچه ها کی شونه داره؟
از درد لب هام زیرِ دندون
زخم های رو لب هام میسوزه
شب ها چقدر سرده خرابه
زخمِ کفِ پاهام میسوزه
عمه بابام بیاد خرابه
منم باهاش میرم ایشاالله
بابام بیاد میگم بهش که
عمه یه پا مردِ ماشاءالله
میگم بهش وقتی که رفتی
عمه به جای من کتک خورد
افتادم از رو ناقه اون شب
با مشتش دندونام ترك خورد
افتادم و از حال رفتم
خوابیده بودم با لگد زد

اصلاً نفهمیدم که چی شد

بابا خلاصه خیلی بد زد

حسین.....

یه جوری گریه کرد نانچیب از خواب نحسش بیدار شد، گفت: صدای کی میآد از توی خرابه؟ گفتند: یتیم حسین بهانه ی بابا گرفته، نانچیب نگفت: سر باباشو براش ببرید، نگفت: سر باباشو تقدیمش کنید، می دونی چی گفت؟ **ارفعوا رأس ابیها و اطرحوا الیها** سر باباش رو ببرید بنذارید جلوش.. یه دفعه دید یه سر بریده جلوش گذاشتن، خیره خیره نگاه کرد.

یه حسی داره میگه الان

جونم به روی لبهام اومد

عطر بابام بوی سیب

عمه کمک کن بابام اومد

دیدي دخترها باباشون بعد چند روز میآد، اینجوری میشن

گم کردم عمه دست و پامو

رمق نموده توی دستام

عمه مراقب باش نیوفته

بابام رو بگذار روی پاهام

عمه بابام به اندازه ی کافی خورده زمین، از سر و روش پیداست، خیلی خاکی

چشمام نمی بینه که با دست

یه چیزی بگم: خرابه تاریك بود، سیلی چشم آدم رو تار میکنه، تشنگی چشم آدم رو تار میکنه، سر رو گذاشت هی دست کشید

چشمام نمی بینه که با دست

دارم پی چشمات می گردم

تو حسرت يك بوسه بودم

دارم پی لب هات میگردم

دست گذاشت دید همه جا زخمی، فقط یه جا سالم
 مونده، نه نه، کاشکی سالم میذاشتند، یه دفعه دست
 گذاشت دید لب ها پاره پاره است، حسین..... تا دست
 گذاشت رو لب ها **فَانْكَبْتُ عَلَيْهِ تَقَبُّلُهُ وَ تَبْكِي** هی لب ها
 رو می بوسید هی گریه میکرد، صورتش رو گذاشت رو
 صورت، سرش رو آورد بالا، **وَ تَضْرِبُ عَلَي رَاسِهَا وَ وَجْهَهَا**
 اینقدر تو سر و صورتش زد، **حَتَّى امْتَلَأَ فَمُهَا بِالدَّمِ** لب
 هاش پر از خون شد. حسین..... یه دفعه صدای این دختر
 قطع شد، زین العابدین بلند شد بینه چی شده، دید سر
 باباش یه طرف، دختر یه طرف، هی زینب تکونش
 میده، عمه، پاشو، عمه رو بی چاره نکن.

این پا و اون پا نکن بابا
 چشمامو دریا نکن بابا
 دارم میمیرم از این دوری
 امروز و فردا نکن بابا
 امشب نیای دیگه فردا دیره
 امشب نیای دختری میمیره
 امشب نیای دیگه کی از خولی
 گوشواره های من و پس میگیره
 تنم زخمی تنم زخمی
 سرم زخمی سرت زخمی
بلند بگو: حسین... مثل رقیه تا نفس داری
بگو: حسین....

شب چهارم ماه محرم

حضرت خُر علیه السلام

چرا آواره کوه و بیابانم، نمی دانم

چه می خواهد غم عشق تو از جانم، نمی دانم

یا صاحب الزمان! نمی دونم بالاخره می بینمت، نمی بینمت؟ نمی دونم بالاخره سرم رو روی دامنیت میذارم، نمی دارم؟

به سمت آسمان رو می کنم هر روز می پرسم

کجایی ماهِ پشت ابر پنهانم؟ نمی دانم

مولای من!

تو که هر هفته امضا می کنی پرونده ی مارا

من فقط یه جمله دارم بگم، شرمنده اتم آقا جان

تو که هر هفته امضا می کنی پرونده ی مارا

نمی مانم چرا بر عهد و پیمانم، نمی دانم

*چقدر مُحَرَّما اومدم توبه کردم، اما الان سرم رو از خجالت انداختم پایین، بهت قول دادم دیگه نگاه نکنم. اما نا امید نباشی، محرم بهاره توبه است، مگه نگفت: خدا اگه بخواد کسی رو هدایت کنه، مسیر کربلا رو نشونش میده. از این گریه کجا بالاتر پیدا می کنی؟ خدا رحمت کنه بزرگان مارو، علمای مارو، حضرت آیت الله بهجت(ره) رحمه الله علیه نقل می کنن از ایشون، که فرمود: "نگاه کردم توی مستحبات دیدم هیچی ثوابش از گریه ی بر حسین بالاتر نیست، حتی از نماز شب" این گریه رو به همه نمیدن، این چشم پر اشک رو به همه نمیدن، حتماً دوستت داشته که

صدات کرده، امشب اومدی بگی: حسین جان اومدم از نو شروع کنم*

در این عصر غم و تردید آقا با ظهور تو

به جا می ماند آیا دین و ایمانم؟ نمی دانم

*مگه نمیگن: دوره ی آخر الزمان نگه داشتن دین مثل نگه داشتن گلوله ی آتش کف دسته، راست و حسینی بگم. دستت رو از رو سرم برداری می خورم زمین، آقا هوام رو داشته باش، من گریه کن جدتم. خیالم راحت جایی اومدم، که عاقبت به خیری تو همین راهه، آی رفیقای عزیز من! ابی عبدالله سر راه همه ی ما قرار می گیره، یکی از یاران حضرت نقل می کنه، میگه داشتیم می رفتیم سمت کربلا، تو راه یه مرتبه حضرت ایستاد، همه منتظرند دلیل این ایستادن حضرت چیه، حضرت نشون داد یه سیاهی داره از دور میاد، گفت: بایستید این داره به طرف ما میاد، بذارید مارو ببینید، میگه، اومد، اومد، نزدیک حضرت که شد راهش رو کج کرد و رفت، دیدن امام یه دست حسرتی رو هم زد، امام گفت: ما ایستادیم ببینمش، خودش خواست، حواسمون باشه راهمون رو از حسین جدا نکنیم، حسین رحمه الله الواسعه است، همیشه دستش رو دراز میکنه، زهیر یه نمونه اش، خُر یه نمونه اش، چقدر زهیر راهش رو عوض کرد، یه جای دیگه خیمه زد، اما ابی عبدالله دستش رو دراز کرد، اینقدر رفت سراغش تا آخر زهیر خودش رو انداخت روی پای حسین، خُر و زهیر این طرف، عبیدالله خُر جفی و هرثمه اون طرف، اینها دست امام رو گرفتند، عبیدالله و هرثمه دست امام رو رها کردن، عمر سعد لعنت الله علیه، شما فکر می کنید امام به عمر سعد راه نشون نداد، دستش رو نگرفت، شروع کرد باهاش حرف زدن، خونه بخوای بهت میدم، امان بخوای بهت میدم، زن و بچه ات تو امان من، بیا برو دست از خون من بردار، بالاترش رو بگم، اما قول بده منو اونجا نکشونی، من می خوام برم و رد شم، بالاترش رو بگم، نگاه کرد دید شمر رو سینه اش نشسته، گفت: اگه پاشی بری قول میدم شفاعت کنم، امشب ما با این حسین اومدیم در خونه ی خدا رو در بزنیم. مولا یا صاحب الزمان! *

فدای قلب پر مهرت که این شب ها پر از درد است

مُحَرَّم مثل تو ناحیه می خوانم، نمی دانم

*من اگه هزار سالم گریه کنم مثل شما نمیشه، شنیدم شب و روز برا جدت گریه می کنی، شنیدم، "أَبِی صَبَاحًا وَ"

مَسَاءً" نمی فهمم "بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا" یعنی چی؟ اما این رو می دونم*

چه می شد اینکه مانند شما خون گریه می کردم

خدا می کرد چون زینب (س) پریشانم، نمی دانم

حسین... کسی آروم از کنار این اسم رد نشه، بی تفاوت رد نشی، اینقدر محرم ها بیاد و بره، زیر خاک بخوابیم و نتونیم بگیم، هر کی نفس داره، ناله بزنه: حسین... برمت سراغ روضه، آخر این غزل قشنگ من و تو رو وصل میکنه، آقا جان! امام زمان!

شبهه خُر سرم زیر است پشت خیمه ی ارباب

نگاهش می کند امروز مهمانم؟، نمی دانم

شاعر: عباس احمدی

از لشکر فاصله گرفت، بعضی از نقل ها نوشتن: سر و روش رو خاکی کرد، فرمانده ی سپاه دشمن، یه مرد عادی نبوده خُر، اسمش توی کوفه میومده همه می لرزیدن، بعضی از نقل ها اومده: چکمه هاش رو انداخت گردنش، بعضی جاها نوشتن: به پسرش گفت: بیا، لباس منو بگیر، من رو بکش رو خاک، من باید زمین خورده ی حسین بشم، یه جوری اومد، ابی عبدالله از خیمه اومد به استقبالش، یه سؤال کرد، یه جواب شنید، خلاص، الله اکبر، اینی که میگم حسین کشتی نجات، اینی که میگم، امام صادق میگه: "كُلُّنَا سَفِينَةُ النَّجَاهِ وَ سَفِينَةُ الْحُسَيْنِ أَسْرَعُ" "أَسْرَعُ" یعنی زودترین راه نجات حسین، این شاهد مثالشه، یه سؤال کرد: "هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ" آقا راهی برای من هست توبه کنم؟ حسین گذشته اش رو بیادش نیاورد، تا گفت: "هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ" دیدن دست گذاشت زیر محاسن خُر، سرش رو بالا گرفت، "إِرْفَعْ رَأْسَكَ"، حالا با زبان شعر جلو برم، زبان حال امام به خُر، خیلی قشنگ*

تو از امروز خُر زهرایی

قطره ای بوده ای و دریایی

تو زما اهلبیت پُر بود

بهر ما خانواده خُر بودی

شیشه بودی و عشق دُرّت کرد

چشم من دل ربود و خُرت کرد

ای جدا گشته از حسین بیا

آقا داره به من و تو میگه

اشک افتاده از دو عین بیا

خالی از خود شدی و از ما پُر

سر خود را بلند که ای خُر

پیش تیر بلا سپر گشتی

ما صدایت زدیم برگشتی

*چقدر می خواستیم بریم تو دل گناه، اون دم آخر یکدفعه
دیدیم یه نفر داره صدامون میکنه: نرو، تو گریه کن حسینی
نرو، بخدا خودش صдат کرده*

تو ندانسته یار ما بودی

کاش دیشب کنار ما بودی

*خُر یک شب دیر اومدی، جات خالی بود دیشب، همه
حرفای قشنگی زدن، یه مناجات قشنگی گفتن. خُر! اما به
موقع اومدی*

کاش ای نیش تیرها نوشت

بود یک مشک آب بر دوش

حالا که اومدی کاش دست خالی نمی یومدی

کاش ای موج بهر سرمست

بود یک جام آب دردست

چرا؟ چرا؟

تشنگان را جواب میدادی

به علی اصغر آب میدادی

حسین...

تو نه خُر یزید خُر منی

عاشق ترک جان و ترک تنی

باش تا فانی حسین شوی

باش قربانی حسین شوی

شاعر : استاد سازگار

*فقط پشیمونی کافی نیست، باید جبران کنی، آگه گناه کردی، امشب توبه کردی، باید جبران گناهت رو بکنی، خُر جبران کرد، آقا اجازه بده برم میدان، اول پسرش رو فرستاد، یعنی حسین همه زندگیم رو در راهت میدم، آدم جوانش رو بده، می خواست داغم ببینه برا حسین، فقط جوونش رو نده، می خواست قبل از اینکه جان بده، جیگرش یه ذره برا امام حسین کباب بشه، حسین جان اجازه بده پسر رو بفرستم، بعضی نقل ها میگه غلامش فرستاده شد، پسرش رفت، نوبت خودش شد، جنگ نمایانی کرد، خطبه خوند، جوری با لشکر کوفه حرف زد، زهره شون رو درید، یه کاری کرد وقتی رو زمین افتاد، دیدن ابی عبدالله رفت بالا سرش، ای قربون تو آقا برم، بین برگشتن، توبه کردن، جبران کردن عاقبت به خیری میاره، عاقبت از این بهتر، نگاه کرد دید حسین سرش رو از رو خاک برداشت، اصل روضه اینجاست، اونایی که ناله دارن، یه نگاه کرد، اما درست نمیتونه ببینه، چشم خُر پر از خون، فرقهش شکافته، یاالله، ابی عبدالله دستمال کمرش رو باز کرد، شروع کرد با دستمال چشمش رو پاک کردن، پیشونیش رو پاک کرد، بابا! آدم پیشونیش خون میاد با دستمالش پیشونیش رو پاک میکنه، کجا دیدید یه نفر پیراهنش رو بالا بزنه، این فقط مال حسین، پیراهن عربیش رو بالا زد، قلبش پیدا شد، نانجیب صدا زد حمله، کار حسین رو تمام کن، یه تیر سه شعبه زد... حسین....

شب پنجم ماه محرم

حضرت عبدالله بن حسن علیه السلام

با اذن خداوند که رحمان و رحیم است

رفتیم در خانه ی مردی که کریم است

*امشب و فردا شب سفره، سفره ی امام کریم، امام مجتبی
اینقده کریم، همیشه وسط راه میاد سر راه عاشقاش قرار می
گیره، دستشون رو میگیره، ماه رمضون از اولش تشنه، گرسنه،
نیمه ی ماه رمضون امام حسن میاد، دستت رو میگیره، بقیه ی
ماه رمضون توان بهت میده، دهه ی اول محرم از اول تا حالا،
وسط سفره، آقا سفره پهن میکنه، آقا جان! بلدم نباشم گدایی
کنم، دلت نمیدان دست خالی برم، مردم مریض دارن، مریض
دکتر جواب کرده، سرطانی، تافهمیدن شما سفره دارید همه
اومدن، تا فهمیدن حرف از یتیم شماست همه اومدن، یه
سفارشی به مادرتون فاطمه بکنید ما محرم گریه کنیم*

با اذن خداوند که رحمان و رحیم است

رفتیم در خانه ی مردی که کریم است

درباز شد و عطر پیمبر به هوا رفت

فهمید بهشتی است که سرشار نسیم است

برخورد کریمانه چنان بود که فهمید

معبود ازل در دل این خانه مقیم است

جبریل در این خانه ی پر نور غلام است

رضوان در این صحنه پر آینه ندیم است

گفتند مسیحای زمین غیر حسن نیست

این عهد الست عهد ازل عهد قدیم است

حالا باید بنشینید و ببینید در این خاک

چه رایحه و عطر و چه بو و چه نسیم است

*یه عطری داره این خونه، یه نسیمی داره این سفره ی کرم، هر کی مدینه می اومد، آدرس خونه ی امام حسن رو می پرسید، می گفت: خبر دارم سفره اش همیشه پهن، حتی دشمن، از شهر شام اومد مدینه سراغ امام مجتبی رو گرفت، تا امام حسن رو دید، به جای اینکه ادب کنه، نگاه کرد به حضرت، صدا زد: **"یا مُذِلَّ الْمَسْلَمین!"** اهانت کرد، زیانش رو به جسارت و اهانت باز کرد. میگن: حضرت یه نگاهی کرد، گفت: از سر و وضعت پیداست غریبی تو مدینه، اگه خونه نداری خونه ی من درش بازه، این آقا همون آقاست، میگه اون مرد عرب کنار سفره دو لقمه نون می خورد یک لقمه اش رو پنهان می کرد، امام مجتبی اومد آروم کنارش نشست، عزیزم، هر چی غذا بخوای هست، هر چی نون بخوای هست، هر چی هم بخوای بهت میدم ببری، گریه اش گرفت، گفت: آقا واسه خودم نمیخوام، گفت: پس واسه کی می خوای ببری؟ گفت: بیابون مدینه زیر آفتاب دیدم یه آقایی داره قنات حفر میکنه، سر ظهر شد، دیدم بچه اش رو باز کرد، یه نو جوی خشکی رو بیرون آورد، من هر کاری کردم نتونستم باهاش هم سفره بشم، دارم واسه اون آقا می برم، میگه: امام مجتبی اشکش جاری شد، گفت: زحمت نکش، این سفره مال همون آقاست، نشناختیش کی بود؟ گفت: نه آقا. گفت: اون بابای من علی*.

وقتی که به نام پدرت سفره کنی پهن

بی غصه ترین غصه فقط غصه ی نان است

در صلح تو جنگیست که در صلح کسی نیست

سهمیه ی شمشیر تو دست پسران است

شاعر: ایوب پرندآور

*از اون موقعی که دم آخر، ابی عبدالله دید داره اشک میریزه، روضه ام رو شروع کردم، شب پنجم، هر کی وسط راه مونده دستش رو بده به امام حسن، امام حسن امروز خیلی هاتون رو سوا میکنه، از اون موقعی که دیدن زیر لب داره روضه میخونه، ابی عبدالله گفت: برادر من دارم داغ برادر می بینم شما چرا گریه میکنی، یه مرتبه دیدن زیر لب داره میگه: **"لا یوم کیومک یا ابا عبدالله"** و از همون موقع معلوم شد تو عالم، همه

ی حواس امام حسن کربلاست، حسینم! من کربلا نیستم اما دوتا سرباز دارم، دو تا دست گل دارم، بعضی ها نوشتن پیشتر، فرزندان امام حسن رو تا سه فرزند و چهار فرزندم آوردند، اما امشب روضه ی این آقا زاده ای رو بخونم که یازده ساله است یا ده ساله، الله اکبر، آقا زاده ای که وقتی باباش به شهادت رسید یکسال داشته، ده سال تو دامن عمو بزرگ شد، پرورش پیدا کرد، یه لحظه حسین نداشت این بچه احساس یتیمی کنه، آقا جان! ماهم بدون شما یتیمیم، از اون دستایی که سر عبدالله کشیدی سر ما هم بکش، ما هم سرباز پا رکابیم امام زمان، از تو به یک اشاره، از ما به سر دویدن. این آقا زاده ای که سراسر وجودش عشق و محبت به حسین، از شب عاشورا به این طرف دیگه تو خیمه قرار نگرفت، از اون موقعی که صدای رجزهای اهل خیمه رو شب عاشورا شنید، از اون موقعی که حرف های حبیب و مسلم و زهیر رو شنید، هی دلش بیشتر بی قرار شد، خصوصاً از اون موقعی که شنید عمو به داداش بزرگش گفت: مرگ نزد تو چگونه است، قاسم میگه: از غسل شیرین تره، فردا ان شاء الله زنده باشیم روضه اش رو می خونیم، خصوصاً از اون موقعی که شنید داداشش رو به بلای عظیمی فردا میکشن، دیگه رو پای خودش بند نبود، دنبال فرصت بود دستش رو رها کنه، حالا با من بیا، ببین این آقا زاده چه حماسه ای به پا کرده*.

رها کن عمه مرا باید امتحان بدهم

رسیده موقع آن که خودی نشان بدهم

رها کن عمه مرا تا شجاعت علوی

نشان حرمه و خولی و سنان بدهم

من امشب می خوام بیرمت مدینه، حالا که امام حسن سفره انداخته، ان شاء الله آقا دستمون رو بگیره

دلَم قرار ندارد در این قفس

باید کبوتر دل خود را به آسمان بدهم

*از صبح عاشورا اصحاب رفتند، اولین شهید بنی هاشم اکبرش رفت، داداش قاسمش رفت، یکی یکی رفتن، عمو عباسش رفت، تو تصور کن، رزمنده ها می دونند، یکی یکی رفیقان تو می رفتند، خبر شهادت می اومد چه حالی میشدی؟ دیگه اصلاً تو خودت بودی، نمی خواستی با کسی حرف بزنی، یکی یکی تو خیمه ی دارالحرب جنازه ها رو می آوردند، عمو عباسشم رفت، از همه سخت تر، عبدالله ده یازده ساله

است، شاید سخت ترین لحظه ای که به این بچه گذشت وقتی بود که قنداقه رو دست عمو بال بال زد، علی اصغر رفت، هی می اومد تو خیمه جلو رباب خجالت می کشید، سرش رو می انداخت پایین*

دلم قرار ندارد در این قفس

باید کبوتر دل خود را به آسمان بدهم

آماده هستی یا نه؟ کم کم مسیرمون داره میره مدینه، سیدا کمک کنند

عمو سپر برای تو با سینه میشوم

هیئات اگر به نیزه و شمشیرها امان بدهم

*روضه ی عبدالله هم روضه ی مادرش زهراست، هم روضه ی باباش امام حسن، آی اونایی که منتظر یه ناله آید، منتظر یه ضجه آید، هم روضه ی مادرش، هم روضه ی باباش، چرا میگم هم روضه ی مادر؟ چه زمانی دستش رو جدا کرد؟ همه ی شما می دونید، وقتی عمو اومد بالای گودال قتلگاه، زینب داره اون چیزی رو می بینه که یک مرتبه از خود بی خود شد، دست عبدالله رو گرفته، از بالای تل داره می بینه، همه دور حسینش حلقه زدن، شمشیرا بالا میره، یه مرتبه دید عمو دو تا دستش رو روی سرش گذاشت، تا دست عمو رو سرش رفت، دست عبدالله رها شد، دید حالا وقتشه، معلوم یه خبری، عمو ی من بی خود دست رو سرش نمیذاره، یه وقت دیدن بچه داره میدوه "وَاللّٰهُ لَا أَفَارِقُ عَمِّی" این بچه ی ده ساله، یازده ساله، نه شمشیر داشت، نه زره داشت، رجز خوند رفت جلو، زود می خوام ببرمت مدینه، رفت وسط میدان، یه مرتبه دید شمشیر بالا اومد، الان که سر عمو جدا بشه، یه مرتبه دست کوچیکش رو سپر کرد، تا دستش رو زدن گفت: آخ مادر. آخه مادرشم تو کوچه ها دید علی سپر می خواد، کمر بند علی رو گرفت، اما آی مردم! عبدالله رو یه نفر زد، اما مادر مارو چهل نفر، با اسم امام حسن شروع کردم روضه ام رو با امام حسن روضه ام رو جمع کنم. وقتی دستش رو زدن، روایت میگه: با اون دستش، دست قطع شده اش رو گرفت، این پسر خون علی تو رگش، من تازه فهمیدم سخن عباس رو، عموش عباس یه خطبه بالا کعبه خونده، خیلی خطبه اش شنیدنی است، یه جمله ی خطبه عباس اینه، میگه: ما رو از مرگ می ترسونید، ما قومی هستیم که مرگ رو تو کوچکی به بازی می گیریم، ما رو از چی می ترسونید؟ تازه فهمیدم این عبدالله همینه، این خانواده همینن، خود عبدالله هم بدون دست رجز خوند کربلا،

حالا بیرمت سراغ روضه ی باباش، یه شباهت داره روضه ی
عبدالله به روضه ی باباش امام حسن، کی می دونه روضه ی
پسر با پدر چیه؟ بگم؟ همتون آماده اید، به هر دو تیر زدن، اما،
تو مدینه به باباش تیر زدن، اما تیر به تابوتش زدن، اما کربلا
حرمه نشست، یه تیر سه شعبه به گلوی عبدالله، ای
حسین... ای خدا به اون لحظه ای که افتاد تو بغل
حسین، شاعر قشنگ میگه آخر این غزل*

فقط نصیب من و شیرخواره شد این فخر

که روی سینه ی مولای خویش جان بدهم

شاعر : مهدی مقیمی

*می خوام یه جمله بگم، بگم: یا ابا عبدالله، حرمه عبدالله رو
زد، افتاد این بچه تو بغلت، یه سئوال دارم، می خوام بگم
آقا جان! وقتی شمر اومد رو سینه ات نشست، این بچه کجا
بود؟ بگم: یا ابا عبدالله! این بچه تو گودال قتلگاه افتاد کنارت، یه
سئوال، وقتی اسباشون رو نعل تازه زدن، آیا بدن این نازدانه هم
زیر سُم اسب رفت؟ ای حسین... فرج امام زمان ما برسان*...

شب ششم ماه محرم

حضرت قاسم بن حسن علیه السلام

ندیده ایم کریمی گدا نداشته باشد

ندیده ایم طبیبی دوا نداشته باشد

یقین که هیزم قعر جهنم است

دلی که محبت حسن مجتبی نداشته باشد

آی امام حسنی ها!

*کریم یعنی همین، کریم برا خودش هیچی نمیخواد، هر
چی داره عطا میکنه*

عجیب مرد کرم فکر مادر است

وگرنه کریم باشد و صحن و سرا نداشته باشد

گفت حالا که مادرم حرم نداره، بذار منم بی حرم باشم

"آخر یه روز شیعه برات حرم میسازه

حرم برای تو شه کرم میسازه

آخر برات یه گنبد طلا میسازیم

شبه گنبد امام رضا میسازیم"

*امام حسن مادری، تو نمیتونی اسمش رو بیاری، اسم
مادرش رو نیاری*

عجیب مرد کرم فکر مادر است

وگرنه کریم باشد و صحن و سرا نداشته باشد

اگر که تربت کربلا شفاست بعید است

که او غبار مزارش شفا نداشته باشد

*آقا جان! قربون غریبیت برم امام حسن، اسم شما چشمه
ی اشک مارو این دو شب جوشان کرده*

غریب واقعه از هر نظر کسی است

که حتی میان خانه ی خود آشنا نداشته باشد

*یه زنی میشه قاتل آدم، یه زنی میشه قاتل امام، خون به
دل امام میکنه، زهر به امام میده، یه زنی هم میشه اون
خانمی که فردا شب اسمش رو ببریم و برایش گریه کنیم،
رباب تا آخر عمرش زیر سایه نرفت، چرا؟ گفت: خودم دیدم
بدن حسین زیر آفتاب*

مُسَلَّم است که این سفره ی غریب مدینه

نمک ندارد اگر کربلا نداشته باشد

*شما نگاه کنید همون جوری که هر جا مجلس مادر باشه،
گریز روضه امام حسن، هر جا اسم امام حسن باشه گریز
کربلاست، اصلاً بذار یه جور دیگه بگم، سفره ی کریم
همین جوره، میخوام اسم پنج نو و ذوات مقدس رو ببرم،
اسم خمسه ی طیه رو، می خوام بگم بی خود نیست نام
حسن و می بری یه مقدار که برایش گریه می کنی، خود به
خود میری کربلا میگی: حسین، اصلاً این قانون خانواده
است، آدم دم مرگ سعی میکنه مهمترین حرفش رو
بزنه، این خانواده هم همین جور بودن، دم جون دادن، لحظه
ی آخر، مهمترین حرفشون، مهمترین کارشون گریه بر
حسین، پیغمبر داره جون میده، حسین رو سینه اش
افتاده، امیرالمؤمنین اومد برداره، اجازه نداد، فرمود: علی بذار
من با حسین راحت جون بدم، حسین رو سینه ام باشه
راحت ترجون میدم. ببرمت جلوتر، مادرش لحظه ی آخر،
همه حرفاشو به علی زد، حرف آخر، گفت: علی حسینم
کربلایی است، "عَلِیکَ یَقْتِیلُ طِفْلٌ" باباش امیرالمؤمنین
هم بیست و یکم ماه رمضان قبل از شهادتش، سفارش
کرد، اون روضه ای که همه میدونید، عباسش رو صدا کرد،
روضه ی کربلا خوند، امام حسنم هم که امشب سر سفره
اش هستیم، آخرین حرفش رو همین گفت: "لایوم کیومک یا
اباعبدالله" همه ی عالم سر سفره ی حسینند، ان شاءالله
من و تو هم لحظه ی آخر اگه یه دقیقه بهمون نفس بدن،
همون یه دقیقه بگیم: یا حسین، همون نفس صدا بزنیم:
"صل الله علیک"

مُسَلَّم است که این سفره ی غریب مدینه

نمک ندارد اگر کربلا نداشته باشد

رسیده وقت پر از غربت وداع قرار است

که قاسمش زرهی جز عبا نداشته باشد

شاعر: امیرحسین آکار

یه جوری عمو رو راضی کرد، فقط از قاسم بر می اومد، افتاد رو پای عمو؛ نامه ی باباش رو داد، با دل عمو بازی کرد، کاری کرد حسین بغلش کنه از هوش بره، فهمیده بود عموش مظهر عاطفه است، فهمیده بود چه جور با عموش حرف بزنه. یه جوری قاسم با عموش حرف زد، گفت: برو آماده ی میدان شو، رفت تو خیمه، زن ها دورش حلقه زدن، هر کاری کردن یه زره اندازه اش پیدا نشد، هر کاری کردن یه کلاه خود اندازه اش پیدا نشد، ابی عبدالله عبا تنش کرد، بعضی ها نوشتن کفن پوشید، عمامه سرش بست، تحت الحنک عمامه اش رو باز کرد، بعضی از نقل ها نوشته از بس این آقازاده زیبا بود، میگن: تحت الحنکش رو نقاب کرد، گفت: عزیز برادرم چشمت نزن عمو، این لشکر خیلی شور چشمن، اینا یه روز بابات حسن رو چشم زدن.

اینک برو که در دل تنگت قرار نیست

خورشید هم چنان که تویی آشکار نیست

راهی برای لشکر شب جز فرار نیست

پس چیست ابروانت اگر ذوالفقار نیست؟

*تا ایستاد جلو دشمن، نوه ی علی، خون علی تو رگش، بعضی ها نوشتن، عمر سعد بهش بر خورد، نانجیب صد اش رو بلند کرد، گفت: حسین! بچه فرستادی به جنگ ما؟ این نوجوان چی؟ بعضی ها مسخره کردن، گفتن: کار حسین به کجا رسیده نوجوونا رو می فرسته به میدان. قاسم شروع کرد خودش رو معرفی کردن: **«إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ، سَبَّطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفِيِّ وَ الْمُؤْتَمَنِ، إِيَّيْ أَنَْا الْقَاسِمُ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ، نَحْنُ وَ بَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ»** دل عمو رو برد، جوری رجز خوند عباس میگفت: ماشاء الله عمو، چشم نخوری عمو، مادرها دارن صدای من رو میشنون، نمیدونم مادرش چیکار می کرد تو خیمه، اومدن تک به تک، کسی تک به تک حریف قاسم نشد، کاری کرد مستاصل شد دشمن، کاری کرد دشمن موند، جوری روی عمو رو سفید کرد، جوری مایه گذاشت،

گفت: حالا که علی اکبر نداری منو داری، من علی اکبرتم،
اگه بابام نتونست مدینه دست به شمشیر بیره من میتونم،
کاری کرد صدای لشکر بلند شد، به هم ریختن، یکی گفت:
دیگه نرید جلو، یه مرتبه یه نانجیبی گفت: من فهمیدم، نگاه
کنید زره نداره، یکی گفت: کلاه خود نداره، یکی گفت:
پاهاش تو رکاب نیست، چه کنیم؟ گفت: محاصره اش کنید،
اول همه شروع کردن سنگ باران، گرد و خاک شد، تیر
اندازا تیر زدن، ای حسین.... تو شلوغی یه نانجیبی از
فرصت استفاده کرد، گفت: الان وقتش، تیر میزنند حواسش
به تیراندازاس، سنگ میزنن حواسش به سنگ اندازاس،
اومد نزدیک، نزدیک، یه نیزه به پهلوش زد، از بالای اسب،
داد زد: عمو بیا... عمو عین باز شکاری، حتی بالا سر علی
اکبر اینجوری نیومد، اما رسید میدان، دید صدا میاد اما
قاسم دیده نمیشه. میخوام برات بلای عظیم رو باز کنم،
شب عاشورا وقتی گفت: **"أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ"** عمو بهش
گفت: بهت مژده بدم عمو، می کشنت، به بلای عظیمی
دچارت می کنند، هی صدا زد قاسم کجایی عمو؟ صدات
رو می شنوم خودت رو نمی بینم. می خوام بلای عظیم رو
برات باز کنم؟ یه نگاه کرد دید زیر دست و پای اسب ها، دید
دارن از روی سینه ای رد میشن، این شبها ناله داری داد
بزن، این شبها داد نرنی از دستت میره، حسین....*

بغض عمو درون گلو بی صدا شکست

باران سنگ بود و سبو بی صدا شکست

او سنگ خورد سنگ، عمو بی صدا شکست

در ازدحام هلهله او... بی صدا شکست

* بلای عظیم چی؟ بابا، علی اکبر جوشن داشت، حسین
نگفت: بلای عظیم، برا عباس نگفت: بلای عظیم، برا هیچ
کی نگفت بلای عظیم، فقط برا قاسم گفت، آخه قاسم
هنوز زنده بود، هنوز نفس می کشید. امشب یه شباهت
قاسم با مادرش زهرا رو برات میگم، با من بیا، سادات اگه
میتونند ضجه بزنند، یه فرار تو زیارت حضرت زهرا سلام الله
علیها هست، اینه: **"السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْمُضْطَّهِدَةُ
الْمَقْهُورَةُ"** این یعنی چی؟ بازش با یه جمله، همون بلایی
که سر مادرش بین در و دیوار آوردن، همون سینه ی
شکسته کربلا تکرار شد، حسین اومد، سینه رو به سینه
چسباند، دید بوی فاطمه میده، بلند بگو: یا زهرا....*

گریه نکن عمو، هزار ماشاءالله به تو و قد و قامتت

گریه نکن عمو، چقدر با دقت سنگ زدن اینا به صورتت
گریه نکن عمو، بگو به عمه چی بگم من از مصیبتت
نیزه به پهلوی زدن، شبیهه زهرا شدی
خاصیت نعل اینه، خوش قد و بالا شدی
آی حسین...

شکسته استخوانات، خون بسته روی چشات
پارو نکش رو خاکا، عمو بمیره برات
آی حسین...

شب هفتم ماه محرم

حضرت علی اصغر علیه السلام

عمریست تشنه کام تو هستیم و آب نیست

آب نیست! چه شبی شب هفتم؟ یا صاحب الزمان(عج)

عمریست تشنه کام تو هستیم و آب نیست

عمریست بیقرار نشستیم و تاب نیست

سرشار از محبت و از مهربانی است

در عالم حضور تو حرف عذاب نیست

خوشبحال اونایی که اون زمان رو درک می کنند، خوشبحال اونایی که حضور تو رو درک می کنند، ان شاء الله بحق امشب ما هم زنده باشیم محبت و مهربانی تو رو درک کنیم آقا جان، مولا جان!

ما گوشمان نمی شنود پاسخ تو را

ایراد از ماست، و إلا همین که ما رو صدا زدی یعنی با ما مهربونی، همین که ما رو به روضه ی جدت دعوت کردی یعنی با ما مهربانی آقا جان!

ما گوشمان نمی شنود پاسخ تو را

ورنه سلام های کسی بی جواب نیست

می خوای جوابت رو بده؟ یا صاحب الزمان....

می جویمت به خواب و نفهمیده ام هنوز

در چشم های منتظران تو خواب نیست

*یه جمله ای داره شهید زین الدین، خیلی زیباست، میگه:
در دوران غیبت به کسی میگن منتظر که منتظر شهادت
باشه، این درس نه از کلام شهید زین الدین، اینها یه
درس از کربلا گرفتن، از عاشورا درس گرفتن، درس از
عاشورا شهید زین الدین ها می سازه، می خوای بگم
مصادق واقعیش کیه؟ کسی که منتظر یاری امام زمان
خواب نداره، همچین که صدای **"هَلْ مِنْ نَاصِر"** باباشو از
وسط میدان شنید، میگن این بچه تو قنداقه دست و پا
زد، حالا مصادقش رو فهمیدی یا نه؟ یعنی بابا! یه یار هنوز
داری، نگو غریبم. این بچه تشنه بود ولی تشنه ی آب
نبود، تشنه بود باباشو یاری کنه.*

بهتر بمیرد آنکه دلش بین روضه ها

از داغ خشکی لب جدت کباب نیست

شب هفتم، شب عطش، شب ناله است، شاید به
نوعی این دهه ی محرم، شب هفتم مقدمه ی شب
عاشورا است. مهیای ناله هستی یا نه؟

حالا که حرف تشنگی آمد، مصیبتی

بالا تر از مصیبت طفل رباب نیست

*تا میگم رباب، همتون میخواید دستاتون رو بیارید بالا، تا
میگم: رباب مادرا میخوان ضجه بزنند، صدای گریه های
رباب میاد، هی میگه: پسرم.....*

گریه نکن رباب بالاخره یکی به خواهشش جواب میده

گریه نکن رباب ببین داره اشکای تو مارو عذاب میده

گریه نکن رباب آخر یکی پیدا میشه یه قطره آب میده

*صدای گریه ی علی بلند شد، حسین اومد دم خیمه ها،
"تَاوَلِیْنِی وَلَدِی الصَّغِیرَ". آی پدرایی که اومدید بچه بغل
گرفتید، من خیالم راحت اگه یه ساعت بچه ات بغلت
باشه کسی اذیتش نمیکنه، خیالت راحت باشه کسی
اینجا تیر سه شعبه نداره، اما مادرش نگرانه، آخ، امان، امان،

دوتا نقل، اون نقل دوم رو برات بگم، از زبان ابی
عبدالله، روضه خوان خود حسین.*

آمدم خیمه تا وداع کنم

دیدم از داغ آب می سوزی

بردم آبت دهم ولی دیدم

زیر این آفتاب می سوزی

پشت سر را نگاه کن پسر

جلوی خیمه ها رباب نشست

به امیدی که خیمه برگردی

آمد و زیر آفتاب نشست

من که طاقت ندارم ای گل من

که نگاهی کنم به پشت سرم

می ترسم چشمم به چشم مادرت بیوفته

لیک حس می کنم که آمده اند

جلوی خیمه ها زنان حرم

بچه رو آورد وسط میدان

گر چه ای کودکم نمی بینم

ذره ای رحم در دل اعدا

شاید این دفعه وضع ، فرق کند

کودک من توکلت به خدا

مگه نمیکن: مثل امام مثل کعبه است، مردم باید بیان دورش بگردن، اما کربلا وضع فرق کرد، اومدن دور امام، اما نه برای اینکه دورش بگردن و دستش رو ببوسن، اومدن دورش حلقه زدن بکشانش. کار حسین و بین دنیا به کجا رسید، واسه ی اینی که دستشون رو بگیره، حجت برایشون آورد، فکر نکنی همین جوری، علی اصغرش رو برداشت، نه، یه بار با عمامه ی پیغمبر رفت خطبه خوند، یه بار با عبای پیغمبر، یه بار قرآن برد، یه بار صحابه رو شاهد گرفت، هر دفعه برای اینکه یه نفر بفهمه، بابا من پسر پیغمبرتوم، یادتون رفت پیغمبر من رو روی دوشش سوار می کرد، همه ی اینها یادتون رفت، آخرین حجت حسین علی اصغر، شاید یه نفر با این قنداقه مسیرش عوض بشه، بچه رو روی دست گرفت، آخ قربونت برم حسین، قربون اون بابایی برم که بچه اش رو کربلا رو دستش گرفت.

به رخ کودکم نگاه کنید

رنگ ، دیگر به روی طفلم نیست

کوفیان "إرحمو لهذا الطفل"

قطره ای هم برای او کافیست

ای حسین.....

"قَالَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا يَطْفُلٌ لَهُ يَبْكِي عَطَشًا"
دید علی داره گریه میکنه "فَأَخَذَهُ عَلَى يَدِهِ" بلندش کرد رو
دستش "فَقَالَ يَا قَوْمُ: "إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي" اگه به من رحم نمی
کنید "فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ" بگم یا نه؟ سادات اجازه بدن
"فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ ثَلَاثِ شُعَبٍ" تا این صحنه پدیدار
شد، نانجیب صدا زد حمله، چرا داری نگاه میکنی؟ تیر سه
شعبه رو زد، "فَذَبَحَهُ، فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْكِي
وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِيَتَصُدُّوا فَقَتَلُونَا"
روضه از اینجا به بعد، هر کی ناله داره.. "ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ
يَكْفِيهِ" خون علی رو تو دستش گذاشت، "فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى
بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ" خون رو به آسمان پاشید. "ثُمَّ قَالَ: هَوْنٌ
عَلَى مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ يَغْنِي اللَّهُ" فرمود: تحمل این داغ بر من
آسان است؛ زیرا در محضر خدا هستم. امام باقر علیه السلام
فرمود: "فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ" یه قطره
ی خون علی اصغر به زمین نریخت، یه جمله ای بعضی از نقل
ها آوردند، نمی دونم چقدر قوی است چقدر ضعیف، بعضی
ها نوشتن ابی عبدالله گفت: خدا! بچه ی من که کمتر از ناله
ی صالح نیست، یه مرتبه صدا بلند شد، "نُودِيَ مِنَ الْهَوَا: دَعَا
يَا حُسَيْنُ" رهانش کن، "فَإِنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ" یه نگاه به
آسمون کرد، یه نگاه به طرف خیمه ها کرد، بچه تو بغلش، یه
قدم طرف خیمه ها میره، یه قدم برمی گرده، یه مرتبه دید رباب
داره میاد. هر کی مریض داره، گرفتاره، حاجت داره، نمی دونم
بعضی ها سرطانی دارن، دکتر جواب کرده، هر کی هی چی
داره، امشب شبش.*

لالا لالا، گل پونه ی من

تبِ خونه ی من

بذار باز سرت رو

روی شونه یمن

راضی بودم یه کم دیر بخوابی

ولی سیر بخوابی

نه اینکه عزیزم

با این تیر بخوابی

حسین.....

*رفت پشت خیمه ها، نمیدونم با چه حالی مادرش اومد، فقط
همین رو میدونم، **لا اله الا الله**، خیلی از این جا به بعد باید
عاطفی گریه کنی. تصور کن کنار قبر، خودش با دست خودش
قبر علی رو کنده*

لالا لالا، بخواب ای امیدم

بخواب ای عزیزم

روی صورتِ تو

چه جور خاكِ بریزم

حالا که شد یه گهواره خالی

یه قنداقه خونی

دعام اینه زیر سم اسب نمونی

حسین.....ای خدا فرج امام زمان ما برسان...

شب هشتم ماه محرم

حضرت علی اکبر علیه السلام

این قصه رو بشنو، دلت مهیا میشه، این نَمّار شاعر معروفِ عرب، روضه خوان، شاعر، پسرش میگه: قبل از مردن دیدم دست و پاش و هی جمع میکنه، یه حالی، انگار مضطرب، منتظر، حرف نمیزنه، هی خودش رو جمع میکنه، پاهاشو جمع میکنه. میگه: بعد از وفاتش تو عالم رؤیا دیدمش، گفتم: پدر دم جون دادن خیلی مضطرب بود، هی پاتو جمع می کردی، خودت رو جمع می کردی؟ صدا زد: آره پسر، می دونی چه خبر بود بالا سرم؟ گفتم: نه بابا، گفت: پنج تن آل عبا مهمان من بودن، همشون دورم حلقه زدن، بابا چی میگفتن اینقدر دست و پاتو گم کرده بودی؟ میگه: بهم پیغمبر فرمود: یه عمری برا ما شعر گفتی و روضه خواندی، حالا دم جون دادن نمی خوای برا ما روضه بخونی؟ گفتم: چشم آقا چی بخونم؟ میگه: تا گفتم چی بخونم، هر پنج نفر گفتن: روضه ی علی اکبر رو بخون، حالا فهمیدی گریه کن های این روضه کیان؟ عظمت این آقا چیه؟ مرحوم آیت الله کوهستانی رحمه الله علیه می فرمود: قیامت اینقدر علی اکبر علیه اسلام شفاعت می کنه که به باباش نمی رسه. خیلی قدر بدون، امشب سر سفره ی این آقازاده ایم. "اَلْسَّلَامُ عَلٰی عَلٰی الْکَبِیْرِ"

هر که میخواهد جمال حضرت داور ببیند

منطق و خوی و خصال و خلق پیغمبر ببیند

یا به خندق یا به خیبر بازوی حیدر ببیند

خلق و خوی و دست و بازوی علی اکبر ببیند

*جوری جلوی ابی عبدالله گفتن: **"بُغْضًا لَا يَبِيكَ"** صدای گریه
ی حسین بلند شد. حالا اگه می خوای شب علی اکبر بهت
اشک بدن، بهت حال بدن، بهت نگاه کنند راهش همینه باید
بگی: یا علی*

آنچه خوبان جهان دارند او دارد خدا را

بنگرید این خلق و خوی و این جمال دلربا را

وقت میدان رفتنش

*اجازه گرفت **"إِسْتَأْذَنَ، فَأَذَّنَ أَبَاهُ"** تنها شهیدِ تا گفت: برم؟ بابا
گفت: برو علی جان، این خودش یه شب گریه می خواد، حتی
غلام سیاه و حسین به این راحتی اجازه نداد، اما عزیز دل و
جگر گوشه اش تا گفت: برم؟ **"فَأَذَّنَ"** حالا داره می‌ره
میدان، اونایی که نعره ی حیدری دارن...*

وقت میدان رفتنش ارض و سما میگفت حیدر

از یسار و از یمین هر آشنا میگفت حیدر

زیر سم مرکب او کربلا میگفت حیدر

مصطفی میگفت حیدر، مرتضی میگفت حیدر

نی عجب کآید ندا از جانب پروردگارش

لافتی الا علی، لا سيف الا ذوالفقارش

روز عاشورا خروش خشم حیدر را که دیده

جنگ بدر و خندق و تکرار خیر را که دیده

بین یک دریای لشگر یک پیمبر را که دیده

در قیامت قامتی غوغای محشر را که دیده

از دم شمشیر تیزش سیل خون گردیده جاری

کس ندیده سی هزار از حمله ی یک تن فراری

*تو نبرد اول نوشتن: یه بار زد به قلب لشکر و برگشت، صد و
بیست نفر رو به هلاکت واصل کرد، ای جانم فدات، من نمی
دونم تو دل باباش چه خبر بود؟ من نمی دونم تو دل عموش
چه خبر بود؟ برگشت جنگ نمایانی کرد، صدا نفس نفس زدن

علی به گوش حسین رسید، اومدی بابا؟ صدازد: **"العطش قد قتلنی"**. چرا برگشت؟ از خودت سئوال نکردی، علی اکبر خودش سقا بوده، خودش علمدار بوده، از خیمه ها خبر داره، من سئوالم اینه خبر نداشت علی اصغر یه قطره آب نداره؟ چرا این **"العطش قد قتلنی"** هزار تا حرف داره، بعضی از ارباب مقاتل، بعضی از مفسرین: مرحوم شوشتری، مقتل ابی مخنف، مرحوم شیخ حر عاملی، اینجوری نقل می کنند، میگن: عطش رو بهانه کرد تا یه بار دیگه باباشو سیر ببینه. بذار امشب یاد کنم از همه ی پدرایی که زیر خاکند، آی جوون! میخوام وسط روضه یه ذره با دلت بازی کنم، اونایی که هنوز پدرانشون در قید حیات اند به خدا یه روز از دستش میدیم، حسرتش برات می مونه، اگه بابات زنده است، منتظر بهانه نباش، آخه دختر با پسر فرق می کنه، دختر منتظر بهانه نیست، خودش بهانه اش رو درست می کنه، به هر شکلی شده خودش رو به باباش وصل میکنه، اما پسر یه پرده ی حیا بین خودش و باباش هست، وقتی بزرگ میشه، کم کم محاسنش در میاد، دیگه به این راحتی نمیره طرف باباش، باباشم همینطور، میگه: ان شاء الله بره کربلا بیاد بغلش می کنم، نی دونم کنکور قبول شه، ان شاء الله شب دامادیش بغلش می کنم، قربون تو حسین برم، دلش میخواست یه بار سیر علی رو بغل کنه، الله اکبر، آی جوونها امشب از روضه رفتید خونه، اگه دیدید بابات بیداره برو دستش رو ببوس، یه بار سیر سرت رو بذار تو بغلش، سرش رو بذار پات، یه ذره باهش حرف بز، محبتت رو ابراز کن، بعضی ها نوشتن به این دلیل برگشت، بعضی از مقاتل هم میگن: می دید ابی عبدالله داره نگاش میکنه، میدید هنوز نگاه حسین به علی هست، هنوز نگاهش رو از علی بر نداشته، می دونست تا نگاه بابا هست، این شمشیرها اثری نداره، اومد بگه بابا من دیگه می خوام برم، الله اکبر، این **"العطش قد قتلنی"** این عطش معنا داره، من می خوام حرف خودمون رو بزیم، بگم: خوش به حال اونایی که تشنگیشون از جنس تشنگی علی اکبر، رفقا! همین الان راه شهادت هنوز باز، هنوز بخوای می تونی علی اکبری بشی، می تونی از دستان پیغمبر سیراب بشی، تو دعای ندبه می خونیم، **"وَ اسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَكْأْسِهِ وَ يَدِهِ رِيًّا رَوِيًّا هَنِيئًا سَائِغًا لَا ظَمًا بَعْدَهُ"** یعنی می خوام یه جوری سیراب بشم از دست پیغمبر، دیگه تشنه نباشم و تشنگی نکشم، این سیرابی فقط با شهادت به دست میاد، دیگه تشنگی نمی کشی، علی اکبر تشنه ی شهادت بود، اومد بابا رو بغل کرد، این جمله ی ابی عبدالله یه شب روضه می خواد، صدا زد: بابا تشنه هستی؟ **"هات لسانك"** زبانش و درون

دهان علی گذاشت، همچنین که پدر و پسر صورت رو صورت هم گذاشتن، زبان در دهان علی گذاشت، یه مرتبه علی خودش رو کشید عقب، یعنی بابا لبای تو که خشک تر از من، تو که جیگرت پاره تر از من، اومد وداع کنه بره، مرحوم شوشتری میگه: چند جور ابی عبدالله به علی اکبرش نگاه کرد، اما این نگاه آخر با همه ی نگاه ها فرق داشت، "ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيِسٍ مِنْهُ." با شعر بخونم برات:*

زخم روی زخم روی زخم بر جسمش رسیده

تشنگی در سینه اش دریای آتش آفریده

شه نهاده لب به لبها و زبانش را مکیده

گشت سقا و علی را آب داد از اشک دیده

گفت ای پروانه ی حق دور من دیگر نگردي

گرچه ای جان دوستت دارم الهی برنگردی

بسم الله، من اول رسمم اجازه می گیرم از امام زمان، **یا بقیه الله**، آی جوونها، بچه سیدا، برای این روضه خیلی ها بلند بلند گریه کردن، اصلاً این روضه رو نمیشه شب جمعه کربلا بخونی، میگن مادرش از حال میره. طاقتش رو داری؟ پدرای شهید منو می بخشن؟ امشب جوونها میخوان برا علی اکبر بال بال بزنند، بخواهید از علی اکبر، همین امشب تو روضه ی علی اکبر هرچی نفیس داری خرج کنی. **لا اله الا الله، یا الله**، فقط همین رو بدون، تا قبل این روضه کسی صدای گریه ی حسین رو نشنیده بود، اما کنار علی اکبر، صدای گریه ی حسین رو همه شنیدن، حسین..... **بسم الله**، رفت تو جنگ دوم هشتاد نفر رو نوشتن به درك واصل کرد، دیدن دیگه باید علی رو بنده زن، دورش حلقه زدن، دوتا اتفاق، یا صاحب الزمان، علی اکبر رو از پا انداخت، هر دو رو بگم، از پدران شهید عذر می خوام، اتفاق اول: یه نيزه به پهلوش زدن، یه شمشیر به فرق سرش زدن، کلاه خود از سرش افتاد، رمقش رو گرفتن، دست انداخت گردن اسب، خون سرش چشمهای اسب رو گرفت، اسب به جای اینکه بیاد عقب، رفت وسط دشمن، یه نفر گفت: کوچه باز کنید، هر کی از علی کینه داره بیاد جلو، ای حسین..... ای خدا کوچه باز کردن، اینجا مرحوم شیخ مفید توی ارشاد میگه: از قول سکینه میگه: تو خیمه بودم دیدم بابام نگران، هی میره داخل، هی میاد بیرون، هی دستاش رو تکون میداده، هی نگاه میکنه میدان رو، یه مرتبه دیدم چشمای بابام سیاهی رفت، دید وسط میدون گرد و

خاك، دید شمشیرا بالا میره، آه... صدای علی بلند شد "آبتا!" ای حسین.... رسید کنار بدن، الله اکبر، پدرای شهید می شنوید روضه ی علی اکبرو، رسید کنار بدن، نگی امام حسین امام، امام باید خویشتن دار باشه، باید خودش رو نگه داره. بابا امام بودنش سرجاش، حسین یه پدر، اونم علی اکبری که همه ی خاطرات حسین، سید بن طاووس میگه: تا از اسب اومد پایین، نمیگم چه جور اومد پایین، یه لحظه اومد بایسته دید زانوهایش رمق نداره، دیدن حسین رو زانوهایش راه میره، رسید کنار علی، سر علی رو گذاشت رو پا، هی داد می زد "وَلَدِي" پسر، میوه ی دلم، **الله اکبر**، پدرای شهید بهتون خبر دادن پسرتون به شهادت رسیده، دیگه کسی نگفت صحنه ی شهادتش رو، ندیدی شهادتش رو، اما من یه جمله بگم: مردم اومدن با پدر شهید هم دردی کردن، من عذر می خوام از فاطمه، کسی با حسین همدردی کرد؟ نه به خدا. دیدن حسین داره گریه میکنه، چیکار کردن؟ هلهله کردن، ای حسین.... افتاد رو علی، لشکر دیدن حسین تکیون نمی خوره، گفتن: کار پدر و پسر تموم، تموم شد، حسینم کنار علی جون داد، یه مرتبه دیدن یه خانمی داره می دوه، هی می خوره زمین، "**وا اُحْيَا**" حسین.... تا دستش رو گذاشت رو شانه ی حسین، تا حضور زینب رو حس کرد، نوشتن سرش رو برداشت، یه نگاه به خواهر کرد، نمی دونم به دل زینب چی گذشت، زینب نگاه کرد دید حسینش پیر شده، یه دفعه موهات سفید شد داداش. سادات منو ببخشن، تا دید زینب اومده بلند شد حسین، دید یه زن وسط نامحرما، شاید یاد مدینه افتاد، مادرش رو تو کوچه ها محاصره کردن، بلند بگو: حسین.... ای خدا به اون ناله هایی که از همه ی وجود حسین کنار علی اکبر زده شد، علی! "**لَقَدْ اسْتَرْخَتْ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَ غَمِّهَا وَ بَقِيَ أَبُوكَ قَرِيْدًا وَ حَيْدًا**" خدا مارو علی اکبری زنده بدار، علی اکبری بمیران. خدایا روح شهدای منا و عرفات رو کنار سفره ی علی اکبر مهمان بدار، علی اکبرای خودمون، اونایی که توی سوریه، خط مقدم مبارزه ی با ظلم ایستادن از ناموس اهل بیت دفاع می کنند، خدایا همشون رو علی اکبری پیروز بگردان، ای خدا به علی اکبر حسین، شیعیان ما در یمن در بحرین، در سوریه، در عراق هر کجا هستن، همشون نصرت عطا بفرما؛ این یکی رو از عمق جگرت بگو، ای خدا، این آل سعود خیبت، این آل یهود، از یهود بدتر، ای خدا هر چه زودتر به درك اسفل السافلين دچار کن، ای خدا به اسم علی اکبر، خدا اربعین امسال مارو کربلایی کن، علی اکبر... دلم می خواد هنوز گریه کنی، صدا زد زینم، پاشو خواهر، پاشو من ببرمت حرم، میگم جوونها بیان علی رو بردارن، چه علی؟ من چه جوری بهت بگم "إِرباً إِرباً" یعنی

چی؟ یہ موقع است یہ دستہ گل پیچیدہ شدہ ہر کجا بیوفتہ
می تونی برداری، زود حرفِ منو بگیر، ہرجا بیوفتہ می تونی
برداری، پیدا میشہ، گم نمیشہ، چون بہ ہم متصل، اما یہ موقع
یہ دستہ گل، دون دونه اش پر پر میشہ، ہمہ جا پخش بشہ،
یہ نگاہ کرد دید بدن قطعہ قطعہ است، حسین.....یہ عبا
آوردن، امام سجاد میگہ: تو خیمہ دیدم ول ولہ شد، پردہ ی
خیمہ رو بالا زدم، دیدم بابام دارہ میاد عمہ ام زیر بغل ہاش رو
گرفتہ، جوونہای بنی ہاشم ہم دور یہ عبا رو گرفتن،
حسین.....

شب نهم "تاسوعا"

حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام

می شود هر روز اشکم در عزایت بیشتر
سوختم از روضه ات، از های هایت بیشتر
می روم دنبالت اما از حرم های شما
می رود تا کربلایت، ردّ پایت بیشتر
*اونایی که دنبال امام زمانید، از شب اول محرم، امشب آدرس
معلوم، ردّ پای حضرت رو تو حرم عموش عباس پیدا می
کنیم، مطمئنیم شب جمعه زائر حرم کربلاست، مگه میشه
امام زمان کربلا بره یه سری به عموش زنه، آقا جان!*

می زنم بر سینه شاید که شبیه تو شوم
*آخه دیدن سید بحر العلوم روز تاسوعا عمامه برداشته، پای
برهنه توی بین الحرمین هی به سر می زنه، گفتن: آقا شما
سنی ازتون گذشته، مرجع تقلیدی، این همه شاگرد
دورت، مثل بقیه به سینه بزن، گفت: نه، شما ندید اون چیزی
که من دیدم، چی دیدی آقا؟ فرمود: خودم دیدم امام زمان
عمامه از سرش برداشته هی به سر و سینه می زنه، هی
میگه: * "علی العباس واویلا"

می زنم بر سینه شاید که شبیه تو شوم
می نشیند بر کبودی، بوسه هایت بیشتر
از عبادت هم مهمتر این اطاعت کردن است

*عبادت بی اطاعت، عبادت بی ولایت فایده نداره، همینایی که
کربلا عباس رو کشتند، ادعا می کردند نماز می خونن، عبادت
بی امام، عبادت بی ولایت، عبادت نیست، جانم فدای اون
شهیدی که توی زیارتش می گی، "السلام علیک ایها العبد
الصالح المطیع لله و لرسوله" ای جانم فدات آقا جان مطیع
محض بودی*

از عبادت هم مهتر این اطاعت کردن است

می دهم سر را ولی، دل را برایت بیشتر

امشب شب اون عمو جانمی که، با همه ی وجودش کنار
امامش ماند، مطیع محض بود، آقا جان، امشب شب چی؟ چه
اسامی، چه کلماتی دلت رو می بره؟

تا که می اُفتی به یادِ مشک و علقمه

باز می گیرد دلت، اما صدایت بیشتر

روضة های قبل، شاید، اما حتماً امشب می رسی

می رسد از هر شبی، عطر عبایت بیشتر

*حالا میخوام دعوتت کنم، شب تاسوعا دعوت نامه ای بهتر از
این به جملہ ندارم*

سقای دشت کربلا ابوالفضل، ابوالفضل

دستش شده از تن جدا ابوالفضل، ابوالفضل

"اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا قَمَرُ الْعَشِيرَةِ"

*امشب از کدوم جلوه ی عباس برات بگم؟ از علمداریش بگم؟
از سپه داریش بگم، از ادبش بگم، از حیاش بگم، از محبتش
به امام بگم، از وفاش بگم؟ از هرچی بگم کم گفتم، ای جانم
فدای این آقا. عباس به حسین دیگه است، عباس به علی
دیگه است تو کربلا، می خوام امشب به این بررسی تو روضه،
جانم فدای این آقا، کدوم علی؟ همون علی که توی مدینه
گفت: "یا دنیا؟ غُری غُری" عباسم دنیا رو کنار زد، محل
نداشت به دنیا و مظاهر دنیا، به مصداقش رو برات بگم، بدون
که عباس یك لحظه از فکر حسین بیرون نرفت، به لحظه هم
به فکر سازش با دشمن نیوفتاد، می خوا ی بگم به جلوه ی
عباس چیه؟ شنید دارن صداس می زنن، از طرف لشکر
دشمن، اون نانجیب اسم عباس و آورد. عباس! امان نامه برات
آورد، نمی دونی تو دل عباس چه خبر شد، شاید هی به
خودش می پیچید، می گفت: نامرد اسمم رو نبر، منو جلو
زینب خجالت زده نکن، من ذخیره ی حسین و کربلام، اصلاً
من برا همین به دنیا آمدم، چی هی اسم منو صدا می
کنی، الله اکبر، حواسمون باشه این درس رو از عباس بگیریم،
عباس این خجالت رو کشیده، عباس جان! ما می خواهیم به
کاری کنیم، به جوری از تو درس بگیریم، دشمن جرأت نکنه ما
رو مهربون صدا بزنه، اگه به روزی به کاری کنیم دشمن مارو
مهربون صدا بزنه، خیلی بده، اون وقت جلوی شهدا خجالت
می کشیم، حواست رو جمع کن، ابی عبدالله به عباس
گفت: عباسم جوابش رو بده، نذار این جوری صدات کنه، عباس

سر تا پا خجالت و شرمندگی، آقا چی بگم؟ من اومدم دور
شما بگردم، من اومدم فدایی شما بشم، عباس جوری جواب
این نامرد رو داد، من کلام عباس رو به شعر بگم، زبانحالی که
چه کرد، ببین چه جوری تو کربلا رجز خوند، الله اکبر*

من و جام سرخ ولای حسین

سر و چشم و دستم فدای حسین

*حالا ببین جواب شمر رو چه جوری داد، امان نامه برا من
میاری؟*

کجا غیرت شیر فرزندی شیر

گزارد شود خواهر او اسیر

*تا من هستم محاله، مگه اینکه از روی جنازه ی من رد
شید*

مگر من نباشم در این روزگار

که فردا گلی جان دهد زیر خار

مگر دست من افتد از بدن

که فرزند زهرا پیوشد کفن

سم اسب و باغ گل فاطمه

مگر من شوم کشته در علقمه

تا من باشم نمیذارم احدی یه مو از سر حسین کم کنه

مگر گرز آهن خورد بر سرم

که معجز رود از سر خواهرم

*حالا این عباس همه منتظرند دست به شمشیر کنه، این
عباسی که علمدار و سپهدار و ذخیره ی کربلاست، این
عباسی که یه شاگردش علی اکبر، همه منتظرند خودی
نشون بده، روضه ی من از اینجا شروع میشه، اینجا است که
عباس به همه ی عالم معرفی میشه، اینجا است که باید
سخت ترین امتحان عمرش رو بده، یه حرفی زده به ابی
عبدالله بشین باهاش گریه کن، همه اومدن اجازه ی میدان
بگیرن، یه جور حرف زدن، علی اکبر یه جوری گفت، قاسم یه
جوری گفت، اما عباس که اومد، به زبان خودمون اول
گفت: حسین خسته شدم "قَدْ ضَاقَ صَدْرِي" طاقت ندارم رو
پا بایستم، بذار برم داداش، انتقام تو رو بگیرم، من ورق کربلا
رو می توئم بر گردونم، امتحان رو ببین، حماسه ی عباس تو
همین لحظه است، ای جانم فدات، اینی که میگم: اطاعت
محض اینه. یه نگاهی کرد ابی عبدالله، صدا زد عباسم، می
خوای بری برو، فقط دلم می خواد بری برا بچه هام آب بیاری،

عباسم می دونم تو قدرتش رو داری، اما "فَاطِلْبُ لِهَؤُلَاءِ الْأَطْفَالِ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ" چه به دل عباس گذشت؟ اطاعت محض، یه چرا نگفت، یه مکث نکرد، مشک رو بغل کرد، سوار بر اسبش شد، ابی عبدالله هی نگاه بهش میکنه، یه جمله ای حضرت بهش گفت، صدا زد عباسم: "وَإِذَا مَضَيْتَ تَقَرَّقْ عَسْكَرِي" صدا زد: عباسم کجا می خوای بری تو اگه بری، لشکر من از هم می پاشه؟ یه حرفی می زنم کنایه فهم ها، من میگم: خدا کنه دشمن این جمله رو نشنیده باشه، اگه این رو دشمن شنیده باشن، گفتن: کار عباس رو تموم کنید حسین زمین می خوره، لذا نوشتن سوار اسبش شد، رفت به طرف شریعه، همه حسین رو رها کردن، همه به عباس هجوم بردن*

دعا کنید که سقا پاش برسه به دریا
مشک و پر از آب کنه، بیاره تو خیمه ها
*فکر نکنی این دعای من و توسست، ابی عبدالله رفت تو خیمه، دید بچه ها دور هم حلقه زدن، شکم های خالی رو روی خاک گذاشتن، شما هم با بچه های حسین بگید: *

دعا کنید که سقا پاش برسه به دریا
مشک و پر از آب کنه، بیاره تو خیمه ها
عمو، عمو، ابا الفضل، عمو، عمو، ابا الفضل
اعتقاد ما بر اینه هر جا روضه ی ابا الفضل خونده میشه دو تا فاطمه دم در می ایستند، آی خانوم ها! امشب دوتا زهرا، دو تا فاطمه. یکی شون دست به پهلو گرفته، اون یکی زیر بغل هاشو گرفته، این یه دونه هم از زبان مادرای حرم، مادرای حرم هم دور یه مادری حلقه زدن، اون مادرم یه چیزی می گفت

برید بگید به عباس دلم داره می گیره
یه قطره آب بیاره بچه ام داره می میره
لای لای علی علی جان
لای لای علی علی جان

*رسید کنار شریعه، الله اکبر، خیلی خدا باید کمک کنه به ما روضه ی این آقا رو بخونیم، کار ما نیست، امام زمان فقط می تونه روضه بخوانه، رسید کنار شریعه، دست برد زیر آب، بعضی ها نوشتن، آب رو آورد بالا، خیلی از مقاتل نوشتن می خواست به مرکبش آب بده، آب رو زد به صورت مرکبش، مرکبش سیراب شد، دست و آورد بالا "فَذَكَّرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ" بی انصافی بعضی ها میگن می خواست آب بخوره، یهو یاد

حسین افتاده، نه، آب رو آورد بالا، نمی خواست آب بخوره، من از قرینه ی این تو مقتل بهت ثابت می کنم، مگه میشه، مگه عباس رو نشناختی؟ مگه: آب رو آورد بالا، مقتل میگه: "فرمی الماء علی الماء" آب رو محکم زد رو آب، انگار می خواست به آب یه سیلی بزنه، می خواست به آب یه نهیب بزنه، فکر کردی می خوام آب بخورم؟ عباس رو نشناختی، با این کار آبروی آب رو برد، ای آب فرات تو مهریه ی مادر حسینی*

آنکه رفت و برنگشت ساقی حرم نبود

آنکه رفت و بر نگشت آبروی آب بود

سوار اسبش شد، مشک رو پر آب کرده، رفت به طرف خیمه ها، چهار هزار تیر انداز، بابا يك صدم این تیرها به عباس بخوره، چه بلایی سرش میآد، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، کمین کردن، دستاشو قطع کردن، مشک رو داد تو بغلش، علامه ی مجلسی میگه: مشک و به دندان گرفت.

از کار عشق این گره بسته وا نشد

باب الحوائج همه حاجت روا نشد

بستند راههای حرم را به روی او

می خواست تا حرم ببرد آب را نشد

حسین.....

مشك تو بغلش، همه ی حواسش به مشك، خودش رو انداخت رو مشك، مثل مادری كه بچه اش رو بغل میکنه، نگه میداره، یه مرتبه نگاه کرد

ناگاه مشك آب اباالفضل را زدند

یعنی فرات قسمت آل عبا نشد

*تا مشك آبش رو زدند، مقتل میگه: "وَقَفَّ الْعَبَّاسُ مُتَحَيِّرًا" نمیدونه جلو بره، مشكش آبی نداره، برگرده دست نداره، تو همین حال و اوضاع یه نانجیبی كه اسمش رو نبرم، چنان با تیر به چشمش زد. از اینجا به بعد و می خوام از زبان خودش بگم، اگه طاقتش رو داری بسم الله، مرحوم خراسانی تو حرم عباس داشت، برای مرحوم علامه ی قزوینی روضه می خونید، میگن: همین رو گفت، كه تیر به چشم عباس زد، میگن: مرحوم علامه ی قزوینی، از حال رفت، بی هوش شد، منبر نیمه كاره موند، اومدن علامه رو به هوش آوردن، علامه ی قزوینی گفت: آشخ محمد علی خراسانی این روضه

ها سندنش ضعیف، جایی نخون، من طاقتش رو ندارم
میگی: تیر به چشم عباس زدن. رفت خونه، میگن: همون شب
تو عالم رؤیا عباس اومد به خواب این مرجع، صدا زد علامه،
مگه تو کربلا بودی که میگی نخون؟ تو نبود، تیر به چشمم
زدن، هر کاری کردم، سرم رو تگون دادم، تیر از چشمم بیرون
نیومد، سرم رو خم کردم، عمامه از سرم افتاد. کلاه خود از سر
عباس افتاد، عمامه از سر عباس افتاد، تا سرش برهنه شد،
چنان با عمود آهن..... افتاد رو زمین، با صورت افتاد رو خاک، یه
سئوال، من چند شب، روضه ام رو با سئوال جلو بردم، من
یه سئوال ازتون دارم، جوابشم ندادی، ندادی، سئوال من اینه
میگن عباس با صورت خورد زمین، تیر تو صورتش چی شد؟ چه
بلائی سر سرش اومد؟ حسین رسید، عبارت مقتل میگه: "**فَقَلَقَ هَامَتَه**"
سرش تا ابرو شکاف خورد، حسین که رسید،
روایت میگه: رسید کنار عباس، نشست رو زمین، شمشیرش
رو گذاشت کنار، با دو دست سر عباس رو برداشت، گذاشت
رو پاش "**وَبَكِي بُكَاءَ عَالِيَا**" هی گفت: آخ کمرم..... من می
خوام یه جمله بگم، بعد هر چی خواستی داد بزن، می خوام
بگم: عباس! تشنگی کشیدی، تیر خوردی، عمود
خوردی، دست هات جدا شد، اما خدا رو شکر بدنت
کنار علقمه موند، بگم یا نه؟ خدا رو شکر بدنت زیر سم اسب
ها نرفت، حسین بدنش زیر سم اسب ها.....*

شب دهم "عاشورا"

حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام

شب بود و صحرای بلا بود و حرم بود

شب مقدمه نیست، منتظری امشب، شاید خیلی ها يك سال منتظر يك همچین شبی هستند، اول که باید سجده ی شکر به جا بیاریم: خدایا یه شب عاشورای دیگه زنده ایم، به ما اجازه دادن برا پسر فاطمه گریه کنیم، از همین ابتدا دلت مهیا ست، مقدمه نچینم، معطلت نکنم

شب بود و صحرای بلا بود و حرم بود

جان ها به کف، تنها سپر، سرها علم بود

آن شب خدا بود و خدا بود و خدا بود

برلب دعا بود و دعا بود و دعا بود

چه خبره کربلا؟ هر شب یه سئوال پرسیدم از همه تون، امشب هم یه سئوال می پرسم، این حسینی که محاله به دشمن رو بزنه، چه اتفاقی می افته که یه شب مهلت می گیره از دشمن؟ جانم فدات آقا جان، دو تا دلیل براش نوشتن، دلیل اول این بود، می خواست تا صبح مناجات کنه و قرآن بخونه و نماز، وقت برا عبادت گرفت، دلیل دومش که با دل من و تو بازی می کنه، حضرت می خواست وقت بگیره، اونایی که قرار برسن، برسن، قریون تو برم آقا منتظر بودی یه عده بیان، آقا جان ممنونتم صبر کردی ما هم به تو برسیم

یاران همه در فکر وصل یار بودند

در انتظار صبح خون بیدار بودند

* همه مشتاق شهادتند، چه خبره؟ می خوای یه پرده اش رو کنار بزنم، بگم؟*

اصغر گلو را بهر تیر آماده کرده

آغوش ثارالله را سجاده کرده

ای سلام خدا به حبیب بن مظاهر، خوشبحال اونایی که الان کنار ضریحش

آن شب حبیب اطراف خیمه پاس می داد

پاس حرم پشت سر عباس می داد

* همین جوری که داشت سر کشی می کرد، پاسبانی می کرد، فرمانده ی اصحاب حبیب بن مظاهر، رسید کنار خیمه ی زینب، صدا داره میاد، خواهر و برادر دارن با هم حرف میزنن*

جان جهان از دادن سر حرف می زد

آهسته زینب با برادر حرف می زد

کجا می خوای بری داداش؟

می گفت ای که عالم غیب و شهودی

آیا همه یاران خود را آزمودی؟

داداش من نگرانم

این ها که با تو دعوی اخلاص دارند

فردا مبدا که تو را تنها گذارند

داداش من هنوز مدینه یادمه، اینا نکنه فردا مئه بابام علی تو رو تنها بذارن؟ نکنه اینها مئه یارای داداش حسنم باشن؟ اینها رو امتحان کردی؟ جواب ابی عبدالله رو ببین

فرمود خواهر یک به یک را آزمودم

هر چند خود از قلبشان آگاه بودم

اینان که بر عمر ابد هم ناز دارند

حاشا که دست از یاری ما باز دارند

* تا این حرف هارو حبیب شنید، دست و پاش شروع کرد لرزیدن*

ز این گفت و گو رنگ حبیب از رخ پریده

انگار بر تن جامه ی جان را دریده

انگار اینجا مرگ خود را آرزو کرد

زاری کنان در خیمه ی انصار رو کرد

* با این که ابی عبدالله یارانش رو آزموده، با این که از دلشون با خبره، ولی حبیب رفت تو خیمه ی اصحاب*

کی حامیان اهل بیت از جای خیزید

باید همه خون جای اشک از دیده ریزید

* مگه چی شده حبیب؟ خبر ندارید، زینب نگرانه، زینب نگرانه ما اینجا نشستیم*

جاری به رخ از دیده ی زینب گلاب است

بر امشب و فردای ما در اضطراب است

بر غربت آل پیمبر اشک ریزید

زینب صداتان میزند از جای خیزید

* یه دهه داری میگی حسین، برا امشب، امشب تنوره سینه ات داغه، اومدم بگم: حسین جان! آقا جان! یعنی میشه منم جزو یاران امام زمانم باشم؟ یه کاری بکنم دل امام زمانم آرام بشه؟ اصحاب امشب یه کاری کردند، دل خواهر حسین آرام شد، کاری کردن خیالش راحت شد، ان شاء الله من و تو هم جوری پا به رکاب باشیم، مثل اصحاب حسین علیه السلام، ما هم دل امام زمانمون رو شاد کنیم، البته ما ندیده آماده ایم، یا صاحب الزمان!، امام صادق یه یاری داشت، حضرت رو ندیده بود، حضرت هم اونو ندیده بود، تاریخ اسمش رو آورده به نام، کُلیب، اینقدر تسلیم امام صادق بود، که معروف بود به کُلیب تسلیم، میگن: هر چی امام صادق می گفت، ندیده می گفت: چشم. اطاعت می کرد، تسلیم محض امام بود، بعد امام بهش یه پیغام داد، گفت: به کُلیب بگید من ندیدمش اما دوسش دارم، کسی که ندیده تسلیم ما بشه، بگو یا صاحب الزمان، منم می خوام شب عاشورا تصمیم بگیرم تسلیم تو باشم، آی جوان دنبال این هستی امام زمان از تو راضی

بشه؟ امشب شب احیاء است، شب مناجات، من گنهگار
میگم: یا صاحب الزمان! قول میدم دیگه گناه نکنم، قول میدم
کاری کنم، تو ازم راضی باشی، حبیب اصحاب رو بلند
کرد، پاشید زینب نگران*

آل رسول الله را یاری نمایید

بر زینب اعلان وفاداری نمایید

آن طائران قله ی خون پر کشیدند

پر در حریم آل پیغمبر کشیدند

اومدن کنار خیمه، صدا زدن:

ای خاندان وحی ما یار شماییم

تا پای جان خود طرفدار شماییم

پیوسته سرباز فداکار شماییم

یار شما یار شما یار شماییم

*خیالت راحت باشه زینب، تا ما هستیم یه مواز سر حسینت
کم نمیشه، همین حرف رو عمل کردن، فردا تا اصحاب بودن،
اجازه ندادن یه نفر از بنی هاشم میدان بره، نشون دادن تو
عمل، یکی یکی اول اصحاب رفتن، وقتی اصحاب به شهادت
رسیدن، دیگه بنی هاشم رفتن، زینب خیالش راحت شد، یه
نگرانیش بر طرف شد، یه دغدغه اش بر طرف شد، اما نگرانی
اصلیش یه چیز دیگه است، شنید حسینش داره حرف از مرگ
میزنه "یا دَهْرُ أَفٍّ لَّكَ مِنْ خَلِيلٍ" حسین من زنده باشم و تو
حرف از مرگ بزنی، آخ نگرانم. از امشب به بعد دیگه باید یه
روضة رو لب باشه، از امشب شروع میشه، همین امشب بیا
اسمت رو تو روضه خونای شب عاشورا بنویس، کاری نداره، یه
چشم پر اشک می خواد که داری، یه دل پر سوز می خواد که
داری، دستت رو مشت کن، مثه این مادرایی که داغ دیدن،
بزن به سینه ات، روضه از امشب اینه: امان از دل زینب....*

فردا چه جوری این خواهر و برادر از هم جدا شدن؟ چند تا وداع
داره ابی عبدالله، بشمارم برات، وداع با زنهای اهل حرم، الله
اکبر، اومد جلوی خیمه ها، "یا ام الکثوم! یا رباب! یا سکنیه! یا
زینب! علیکم من السلام" این یه وداع، این یه خداحافظی،
مقتل میگه همه دورش حلقه زدن، صدای ضجه بلند شد، یکی
میگه: "رُدْنَا إِلَى حَرَمٍ جَدِّنا" یه وداع با زین العابدین کرد، الله
اکبر، من اصرار دارم شب عاشورا این یه دونه رو باز کنم،

نشست، زین العابدین نگاه کرد، دید همه سر و روی بابا
خاکی، از جای جوشن و زره خون میآد، دست زین العابدین رو
گرفت، می خواد خداحافظی کنه، چه سئوال هایی کرد امام
سجاد، اول گفت: بابا داداش اکبرم کجاست؟ **آیَنَ آخِي؟** حضرت
گفت: داداشت به شهادت رسید، صدا زد: **"آيَنَ عَمِي الْعَبَّاس؟"**
بابا تو بدون عمو جایی نمی رفتی، صدا زد: عموت تو علقمه رو
خاک افتاده. خلاصه کنم، سراغ هر کی رو گرفت، حضرت
گفت: به شهادت رسید، کار به جایی رسید، صدا زد علی جان!
پسرم، می خوای بهت بگم چه خبره؟ غیر از من و تو دیگه
مردی تو خیمه ها نمونده، یه وداع دیگه هم کرد، اون وداعی که
خیلی ها گرفتار میشن، مقدس اردبیلی فرمود: مادر ما زهرا
این روضه رو دوست داره، وقتی گرفتار میشید، می خواهید
فاطمه بیاد، میگن: روضه ی وداع بخونید همینه، آخ بمیرم برات،
می خوام این روضه رو با زمزمه بخونم برات، می خوام بایه
زبون دیگه، عاشقونه، اونجایی که حسین پیراهن رو طلب کرد،
این رمز بین خواهر و برادر، پیراهن رو که خواست، نمیگم با
پیراهن چه کرد، همتون اهل روضه اید، فقط یه نگاه به پیراهن
کرد، بو کرد، دید بوی دستای مادر رو میده، بذار بگم، شبش،
جلو زینب پیراهن رو پاره کرد، داداش چه می کنی؟ گفت: می
خوام کاری کنم، فردا اینها به این پیراهن طمع نکنند، حسین....
پیراهن رو به تن کرد، آرام آرام داره از زینب دور میشه، التماس
رو ببین.*

کجا داری میری

انگار می خوای راس راسی از خواهر جدا بشی

کجا داری میری

بدون خواهرت می خوای بری فدا بشی

کجا داری میری

تنهام بذاری و عزیز نيزه ها بشی

پشت سرت برادر

از نفس افتاد خواهر

وایسا می خوام ببوسم

گلوت و جای مادر

داره سپاه میرسه

روز سیاه میرسه

صدای مادر داره

از قتلگاه میرسه

* "بَنَى قَتْلُوكَ" زینب داره التماس میکنه، داداش! "مهلاً مهلاً" *

آروم آروم برو

بذار تنت کنم داداش دستباف مادرم

بذار بفهمم که قرار چی بیاد سرم

*سئوال زینب رو، تو ناله بزنی، داداش: *

برا چی محکم میزنی گره به معجرم؟

تو شاهدِ اشکمی

باخبر از دردمی

دعا بکن خواهر و

نبینه نامحرمی

حسین....

ای تشنه لب حسین، حسین، حسین

جان زینب حسین، حسین، حسین

الله اکبر، این یه وداع، یه وداعِ دیگه ام هست، با همه خداحافظی کرد، همه رو دید، اونایی که دختر دارن، این وداع آخر صدای گریه ی حسین رو بلند کرد، دختر دارا می دونن، دیدی بخوای مسافرت بری، با پدرت، با مادرت، با برادرت، با پسرت خداحافظی کنی، دختر میایسته یه گوشه فقط نگاه میکنه، میذاره همه خداحافظی هاشون رو بکنن، آخر سر، یه دفعه دیدن این دختر دستای اسب رو بغل کرده، بابا بیا پایین، بیا بغلم کن.

اگر نازی کند دختر خریدارش پدر باشد

*حضرت از اسب اومد پایین بغلش کرد، آروم در گوشش حرفی زد، "لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً" اینقدر من و با گریه ات آتیش نزن، نمیدونم بهش چی گفت، شاید گفت: تو خرابه میام، شاید گفت: دوباره همو می بینیم، نمی دونم چی گفت،

تاریخ ننوشته چی گفت، فقط یه سئوال کرد، بابا، خبر شهادت مسلم رو که دادن، دخترشو بغل کردی، نوازش کردی، بابا به من بگو می خوای بری، بعد از تو کی من رو بغل کنه؟ کی منو نوازشم کنه؟ بگم یانه؟ بعد از حسین به جای اینکه نوازشش کنن، من عربیش رو میگم، مقتل رو میگم، خودت میفهمی، منو بین، به جای اینکه نوازشش کنن، "اجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى حَرَّوْهَا عَنْهُ جَسَدٌ ابِيهَا" یکی نیزه زد، یکی سیلی زد، یکی کعب نی زد، امان، امان، امان، حسین به زینب می گفت: آروم باش، آروم باش خواهرم. اماچه جوری آروم باشه زینب؟ فردا همین موقع میدونی چه خبره؟*

سری به نیزه بلند است در برابر زینب

ای بی کفن حسین، حسین، حسین

عریان بدن حسین، حسین، حسین

خدا حافظی هاشو کرد، رفت به طرف میدان، جنگید، بعضی ها نوشتن سی و سه زخم، از نیزه، سی و چند زخم از تیر و تیغ، اما بگذرم، مقتل بخونم، یا صاحب الزمان "وَأَشَدُّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ" تشنه اش شد، رو اسبش نشسته، تکیه داد به نیزه اش، یه نانجیبی گفت: نگذارید استراحت کنه. چه کردند؟ یه سنگ به پیشونیش زدن، خون از صورت سرازیر شد، کمر بندش رو باز کرد، پیراهنش رو بالا زد، بگم یا نه؟ نانجیب تیر سه شعبه رو تو کمان گذاشت، ای حسین..... قلب حسین رو هدف گرفت، عبارت مقتل اینه: "فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَالْمِيزَابِ" خون مثل ناودان از سینه میریخت، هر کاری کرد از روبرو در نیومد، میگن: ارباب ما خم شد، تیر رو از پشت سر، اینجا دیگه طاقت نیاورد

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

" فسقط عن فرسه علی خده الأيمن "

بابُ الْحَرَمِ "پایگاه متن روضه و اشعار مذهبی" ویژه مداحان